

گفتگوی (سوم) سید احمد الحسن ع در روم مسنجر انصار امام مهدی ع
پیرامون الحاد و خداناباوری مورخ 27 آذر ماه 1394 (یوم 18/12/2015) :
<https://almahdyoon.com/main/wp-content/uploads/2020/09/mojatilhad18122015.mp4>

<http://youtu.be/O2ottFGdRLE>

قناة المنقذ العالمي تعرض اللقاء المباشر مع الامام احمد الحسن اليماني (ع)
يوم 18/12/2015 الساعة 18:30 بتوقيت النجف الاشرف
حول كتاب (وهـم الالحـاد)
يقدم اللقاء الدكتور عبدالرزاق الديراوي

<https://www.youtube.com/watch?v=0JVgJVHNocM>

The Savior قناة المنقذ العالمي الفضائية
على قمر NileSat على التردد 11095 افقي 27500 رقم الترميز 3/4

د. عبد الرزاق الديراوي :
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
وصلى الله على محمد وال محمد الائمة والمهديين وسلم تسليما كثيرا
السلام عليكم ورحمة الله تعالى وبركاته

دکتر عبدالرزاق دیراوی:
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ،
بسم الله الرحمن الرحیم،
الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی محمد وال محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسلیما کثیرا،
سلام علیکم ورحمة الله تعالی وبرکاته.

مرحبا بکم اعزائی مشاهدی قنائة المنقذ العالمی
والتحیة موصولة كذلك إلى الإخوة والأخوات المستمعین فی غرف انصار الإمام
المهدی ع فی برنامج البالتک.
اسمحولی ان ارحب باسمکم واسمی بالسید أحمد الحسن وصی ورسول
الإمام المهدی فی هذا اللقاء الخاص
الذی یتناول مسائل الإلحاد التي خصص لها السید أحمد الحسن کتابا
منشورا بعنوان "وهم الإلحاد".

درود برشما عزیزان بیند گان شبکه "المنقذ العالمی"
و همچنین درود بر برادران و خواهران شنونده در رومهای انصار امام مهدی
ع در برنامه پالتاک.

به من اجازه دهید در این دیدار ویژه از طرف شما و خودم به
سید احمد الحسن -وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام- خوش آمد
بگویم.

این دیدار ویژه به مسائل الحاد و خدا ناباوری می پردازد، که
سید احمد الحسن کتابی در این مورد، با عنوان "توهم الحاد" اختصاص داده
و منتشر کرده است.

السلام عليكم سيدنا ورحمة الله وبركاته.
قبل أن أبدأ بطرح الأسئلة أعطي الكلمة لكم سيدنا فتفضلوا.

درود و رحمت خدا بر شما باد مولایم .
آقای من، قبل از آغاز و طرح سوالات، به سخن آغازین شما گوش فرا
می‌دهم . بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع :
يا الله.

بسم الله الرحمن الرحيم.
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.
حياكم الله د. عبدالرزاق الديرابي.
ليس لدي شيء د. عبدالرزاق.
نتوكل على الله واستمع إلى أسئلتكم إن شاء الله جزاكم الله خيرا

سيد احمد الحسن ع:
ياالله،

صدا هست

بسم الله الرحمن الرحيم،
درود و رحمت خدا و برکتش بر شما باد ،
درود بر شما دکتر عبدالرزاق.
بیش از این عرضی نیست دکتر عبدالرزاق
به خدا توکل می‌کنیم و ان شاء الله سوالات شما را می‌شنوم خدا به شما
پاداش خیر دهد.

د.عبدالرزاق الديرابي :

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بسم الله الرحمن الرحيم.

بسم الله الرحمن الرحيم،

اذا سنبداً بطرح الأسئلة إن شاء الله تعالى.

بنابر این اگر خدا بخواهد شروع به مطرح کردن سؤالات می‌کنیم.

السؤال الأول:

سوال اول:

بدأت معركة الإيمان والإلحاد مع بدايات الوعي البشري
وكان محورها دائماً منطقة الغيب التي يحاول الإيمان نقل الوعي إليها

نبرد ایمان و إلحاد با آغاز فهم انسانی شروع شده است
و همیشه محور آن بخش غیب است که ایمان، فهم را به آن منتقل می‌کند،

بينما يعمل الإلحاد على الحيلولة دون ذلك.

درحالی که إلحاد به عبور از غیب می‌پردازد.

في هذا التوصيف يمكن القول ان الإلحاد كان يخوض دائما معركة سهلة لا تكلفه سوى الإنكار الذي يمتلك رصيذا كبيرا في عقل وقلب الإنسان المنغمس في المادة، أما الإيمان فقد تمثلت خطته الأقوى بإثبات أن فهم هذا العالم المحسوس يقتضي منا افتراض حقائق ماورائية،

با اين توصيف ، ممكن است اين را بگويم كه هميشه إلحاد در نبرد آسانی شرکت می‌کند و کار آن فقط انکار است و اين انکار داشته بزرگ او در عقل و قلب انسان فرورفته در ماده است. اما ايمان نيرومندترين نقشه‌اش اين است كه اثبات کند لازمه فهم اين جهان محسوس، فرض کردن حقائق ماورایی است.

لعل الإلحاد اليوم يسعى لإفشال هذه الخطة عبر محاولة تقديم تفسيرات مادية كاملة للكون والحياة. ولكني أريد أن أسأل لا أدري ان كانت الصورة هي كما وصفتها

شاید امروز إلحاد تلاش می‌کند ؛ از راه بیان کردن تفسیرهای مادی کاملی از هستی و زندگی، این نقشه را شکست دهد. لیکن می‌خواهم سوال کنم: نمی‌دانم آیا بحث همان طوری است که توصیف کردم.

هل سيغير الإيمان أو يطور خطته لتشمل الدخول في منطقة يعتبرها غير المتدينين منطقتهم الخاصة وهل في كتاب وهم الإلحاد شيء من هذا؟

آیا ایمان نقشه‌اش را تغییر می‌دهد یا آن را تکمیل می‌کند، تا شامل ورود به منطقه‌ای شود که بی‌دین‌ها، آن را مخصوص خود می‌دانند. آیا در کتاب توهّم الحاد چیزی از این مسئله مطرح شده است؟

نستمع منکم الإجابة سيدنا .. تفضلوا

آقای ما، پاسخ را از شما می‌شنویم... بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع :

حياكم الله.

حقیقة الإیمان بوجود إله أو عدمه كلاهما يحتاج دليل اثبات ..
یعنی أقصد كلا الطرفين يحتاج دليل اثبات لما يتبناه من اعتقاد بوجود إله أو عدم وجود إله.

سيد احمد الحسن ع:

درود خدا بر شما.

در حقیقت ایمان به وجود إله یا عدم آن -هر دو- نیاز به اثبات و دلیل دارند...
یعنی منظورم این است که هر دو طرف ، نسبت به عقیده‌ای که دارا هستند،
به دلیلی برای اثبات کردن آن نیاز دارند.

اما ان كان الإنسان لا أدريا اي يقول أنه لا يعرف ان كان هناك إله ام لا
فهكذا شخص لا يحتاج لدليل اثبات لعقيدته باعتبار أنه يعتقد بجهله بالواقع،
ولكن أيضا يبقى بحاجة مناقشة ادلة الإثبات للجهل مقابلة له
وبيان أنها غير كافية يعني يحتاج نقض ادلة اثبات وجود إله.

اما اگر انسان (بگوید:) نمی‌دانم؛ یعنی بگوید نمی‌دانم خداوندی وجود دارد یا خیر،

این چنین فردی نیاز به دلیلی برای اثبات عقیده‌اش ندارد، به این خاطر که این فرد نسبت به واقع آگاهی ندارد.

ولی نیاز به مناقشه کردن با دلایل اثبات ناآگاهی فرد مقابل خودش را دارد و بیان نمودن اینکه این (دلایل کافی نیستند)؛ به این معنا است که نیاز به رد کردن دلایل اثبات وجود خداوند را دارد.

وفي الحقيقة كان الإلحاد سابقا بمستوى اللادرية
اي بمعنى أنه ليس الحاد علمي ممنهج لديه طرح متكامل لإثبات عدم وجود إله
وإنما فقط التركيز على نقض ادلة وجود إله
وبطبيعة الحال يرافق ذلك مجموعة من الإشكالات على العدل الإلهي والكمال
وما شابه من اشكالات على الدين عموما والكتب السماوية والأنبياء.

در حقیقت إلحاد قبلاً به صورت "نمی‌دانم" وجود داشت؛
یعنی اینکه، إلحاد علمی، روشن نبود و تفکر کاملی برای اثبات عدم وجود
خداوند نداشت.

و فقط بر رد کردن دلایل وجود خداوند متمرکز می‌شد.
طبیعتاً این مسئله، مجموعه‌ای از اشکالات را بر عدل الهی و کمال
و مشابه اشکال‌هایی بر دین و عموماً کتاب‌های آسمانی و پیامبران وارد
می‌کرد.

ولهذا لم تكن هناك حاجة سابقا بالنسبة للخط الإيمانى لأكثر من اثبات وجود
الإله والرد على الإشكالات والنقوضات،

أما اليوم فالأمر اختلف تماما،
اليوم نحن نواجه الحاد علمي ممنهج بدقة عالية.
فهناك اجابات هم يعتبرونها كافية للأسئلة الإنسانية الكبرى
وبهذا ليس فقط بالنسبة لهم طبعا لا داعي لفرض وجود إله - كما ذكرت
جنابكم -

بل ان توفر هذه الإجابات، بالنسبة لهم طبعا، يثبت عدم وجود إله.

بههمين خاطر پیش از این تفکر ایمانی، بیش از اثبات وجود خداوند و پاسخ
به اشکالات و کاستی‌ها مورد نیاز نبود.
اما امروزه مسئله واقعا تغییر کرده است.
امروزه ما با يك الحادی علمی و با يك روش بسیار دقیق روبه رو هستیم.
آنان پاسخ‌هایی می‌دهند که آن را برای سوالات همه انسان‌ها کافی
می‌دانند.

به همين خاطر نیز آنان علاوه بر اینکه به فرض وجود خداوند نیازی ندارند
-همان‌طور که جناب‌عالی ذکر کردید-
بلکه این پاسخ‌ها با توجه به نظر آنان، عدم وجود خداوند را اثبات می‌کند.

يعني الأسئلة من قبيل ما هو مصدر الحياة على الأرض؟
كيف جاءت؟

وكيف تطورت وتعددت وتنوعت؟

يوفر الإجابة عليها علم الأحياء التطوري

وهو قادر على توفير اجابات علمية دقيقة

خصوصا بعد تطور علم الجينات في الفترة الأخيرة.

يعنى: سوالاتی از قبیل اینکه مصدر زندگی روی زمین چیست؟
چگونه آمده است؟

چگونه تکامل پیدا کرده است و پیچیده شده است و به انواع (مختلفی) تقسیم شده است؟

علم زیست‌شناسی تکاملی پاسخ این سوالات را در اختیار دارد. و او قادر است که پاسخ‌های علمی دقیقی را ارائه دهد، مخصوصاً بعد از پیشرفت علم ژنتیک در دوران اخیر.

أيضا الأسئلة من قبيل

كيف ومن اين جاء الكون الجسماني الذي نعيش فيه؟
هناك إجابات لهكذا اسئلة يوفرها علم الفيزياء النظرية والكونية.
فمثلا ميكانيك الكم في الفيزياء وخصوصا مبدأ الريبة او اللايقين لهايزنبرغ
وهو مبدأ فيزيائي مشهور ومعروف
وقد وقف ضده اينشتاين في وقته وقال مقولته المشهورة
"الله لا يلعب النرد"

ولكن هذا المبدأ الفيزيائي مثبت تجريبيا الآن وتبين أن اينشتاين مخطئ وغير مصيب في جدله في حينها.

همچنین سؤالاتی از قبیل اینکه:

هستی جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم، چگونه و از کجا آمده است؟
پاسخ‌هایی وجود دارد که علم فیزیک نظری و کیهانی آن را در اختیار، قرار می‌دهد.

به‌عنوان مثال میکانيك كوانتوم در فزيك و خصوصاً اصل شك يا عدم قطعيت هايزنبرگ.

این اصل فیزیکی مشهور و معروف است
و انیشتین در زمان خودش در مقابل آن ایستاد و سخن مشهورش را (این گونه) بیان کرد:

"خداوند نرد بازی نمی‌کند"

ولی اکنون این اصل فیزیکی، ثابت شده است و مشخص شد که انیشتین در زمان خودش در استدلال خود اشتباه کرده است و به واقعیت دست پیدا نکرده بود.

أقول أن هذا المبدأ الفيزيائي يقول أن الفراغ لا يمكن أن يكون خال تماماً من اي تفاوتات كمومية لأنه لو كان كذلك، اي خال من التفاوتات الكمومية، فسيكون لدينا موضع حدت قيمته وسرعته وضبط على الصفر اي اصبحنا على علم ويقين بحال هذا الموضع في الكون وهذا يمثل انتهاكا لمبدأ اللايقين لهايزنبرغ

می‌گویم: این اصل فیزیکی می‌گوید: فضا نمی‌تواند به صورت کلی از ناپایداری‌های کوانتومی خالی باشد؛ به این دلیل اگر این گونه باشد -یعنی از ناپایداری‌های کوانتومی خالی باشد-

در این صورت مکانی یافت می‌شود که اندازه و سرعت آن دقیقاً برابر صفر است

یعنی ما نسبت به حالت این مکان در هستی، علم و یقین پیدا کردیم. این مسئله باعث زیر سوال بردن اصل عدم قطعیت هایزنبرگ می‌شود.

الذي يقول أنه لا يمكن تحديد الموضع والسرعة او قيمة المجال ومعدل تغيره معا وبدقة لكم ما، فالنتيجة هي ان الفراغ الكوني الذي نعيش فيه مليء بالتفاوتات الكمومية وبالتالي يثبت أن الفراغ الكوني منتج لجسيمات من لاشيء - طبعا فيزيائيا وليس فلسفيا -

وهذا الإثبات يكفي بالنسبة لبعض علماء الفيزياء الذي تبناوا الإلحاد طبعاً للمجادلة بأنه لا يوجد اله لأن الكون نشأ اصلاً من حدث كمومي فإذا كانت الكموم تنتج من لاشيء اذن فالكون جاء من لاشيء ..

این که می گوید: نمی توان مکان و سرعت یا اندازه ذره و میزان تغییر آن را با هم و با دقت اندازه گیری کنیم. پس نتیجه این می شود که فضای هستی که در آن زندگی می کنیم پر از ناپایداری های کوانتومی است، و در نهایت ثابت می شود که فضای هستی از هیچ به وجود آمده است. طبعاً از جهت فیزیکی و نه از جهت فلسفی. این اثبات با توجه به برخی از دانشمندان فیزیک - که الحاد را پایه گذاری کردند وبالطبع از نظر مناقشه کفایت می کند که خداوندی وجود نداشته باشد؛ به سبب اینکه در اصل، هستی از حوادث کوانتومی به وجود آمده است، زمانی که کوانتوم ها از هیچ به وجود آمدند، در نتیجه هستی از هیچ و عدم به وجود آمده است.

هذه هي القضية التي يطرحونها - وحتى اكون واضح - فهذه القضية تمثل اخطر قضية واجهت الخط الإيمانى إلى اليوم خصوصاً أن من تبناها اشخاص يشار لهم في هذا المجال أي في الفيزياء النظرية والفيزياء الكونية مثل ستيفن هوكينغ وستيفن واينبرغ وغيرهم كثير من علماء الفيزياء.

این مسئله ای که مطرح می کنند - برای این که واضح گفته باشم - پس این مسئله نمونه خطرناکترین مسئله ای است که تا دامن روز در برابر تفکر ایمانی قرار گرفته است.

خصوصاً که افرادی که این مسائل را مطرح کرده‌اند، افرادی هستند که معروفند

-در فیزیک نظری و فیزیک کیهانی-

مانند استیون هاوکینگ و استیون واینبرگ و غیر آنها بیشتر دانشمندان فیزیک.

طبعا يعزز هذه القضية بالنسبة لهم أيضا
أن الكون الذي نعيش فيه
طاقة انطلاقه فقط تسمح له بالإفلات من جاذبيته
أي أن مجموع طاقته الكلية يساوي صفر،
فطاقته الموجبة تساوي طاقته السالبة،
وهذا معناه أنه لا يوجد شيء
دخل للكون من خارجه -

این مسئله برای آنان همچنين توانائی می‌دهد
که هستی که در آن زندگی می‌کنیم
انرژی آغازینش به او اجازه گریز از جاذبه‌اش را می‌دهد.
یعنی انرژی مثبت آن مساوی با انرژی منفی او است.
و این به این معناست که چیزی وجود ندارد
که از بیرون هستی وارد آن شود.

وطبعا هم حتى مسألة ضبط الثابت الكوني وضعوا اطروحات علمية لتفسيرها
مثل فرض توفر احتمالات كثيرة لنشوء الكون
حيث طرح هوكنغ نظرية أن الكون له بداية غير حدية
أيضا هناك نظرية "ام" او الأوتار الفائقة -

آنان برای مسئله اندازه‌گیری ثابت کیهانی و تفسیر آن چند روش علمی مطرح کردند،

مانند این که احتمالات زیادی برای پیدایش هستی وجود دارد. هاوکینگ این نظریه را مطرح کرده است که هستی، آغازی بی نهایت دارد و همچنین در آنجا نظریه "ام" نیز وجود دارد یا ابررسمان‌ها...

وعموما هم خلصوا إلى أن الكون الذي نعيش فيه مجرد نتاج تفاوتات كمومية في الفراغ وهكذا بحسبهم فقد وضعوا الإجابات الفيزيائية التي تفسر من اين جاء الكون دون الحاجة إلى فرض وجود إله وهي مدعمة بأدلة علمية ونتائج قياسات دقيقة بعض الأحيان.

عموماً آنان به این نتیجه رسیدند که هستی که در آن زندگی می‌کنیم، صرف ناپایداری‌های کوانتومی در فضا است. و اینگونه آنان به حسب خودشان پاسخ‌های فیزیکی بیان کردند، که تفسیر می‌کند: این هستی از کجا به وجود آمده است، بدون اینکه فرض وجود خدایی نیاز باشد. و این مسئله با دلایل علمی پشتیبانی می‌شود و در بعضی اوقات با نتایج قیاسی دقیقی تایید شده است.

وهذه الإجابات العلمية كما تلاحظ هي في مستوى طرح بديل علمي للعبة على المستوى الأرضي والكوني، ولا يخفى على المستمعين الكرام أن اثبات وجود إله انما يدور حول كونه علة الوجود سواء الكوني او الأرضي

فتحید العلم للعلّة علی أنّها لیست الله

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، این پاسخ‌های علمی در جایگاه روش جایگزین و علمی - برای بیان علت در زمین و هستی - می‌باشد بر شنوندگان عزیز پنهان نیست که اثبات وجود خداوند حول این محور می‌چرخد که او علت وجود است، چه علت هستی یا زمینی. و مشخص کردن علت، توسط علم، که علت، خداوند نیست،

وإنما التفاوتات الكمية او الجاذبية
علی المستوى الكوني وكونها مركبات كيميائية علی المستوى الأرضي
ینهي بحسبهم اي مجال لفرض إله ویثبت عدم وجود إله.

بلکه ناپایداری‌های کوانتومی یا قانون گرانش و بر مستوای هستی، از ترکیب‌های شیمیایی در زمین تشکیل شده است، به حَسَب آنها هر فرصتی را برای فرض خداوند از بین می‌برد و عدم وجود خداوند را ثابت می‌کند.

یعني هؤلاء العلماء الذي تبناوا الإلحاد العلمي
امثال عالم الأحياء التطورية ريتشارد دوكنز
او عالم الفيزياء النظرية ستيفن هوكنغ
یریدون القول أن العلم مليء،

به این معنا که دانشمندی که إلحاد علمی را ایجاد کردند - دانشمندی همچون دانشمند زیست‌شناسی تکاملی ریچارد داوکینز یا دانشمند فیزیک نظری استیون هاوکینگ - می‌خواهند این سخن را بگویند: علم پُرکننده است.

ملاً الساحة واجاب على هذه الأسئلة الكبرى
وبين العلل التي كانت مجهولة
ولم يعد هناك فراغ يسمح لكم بحشر إلهكم فيه
كعلة لحدوث شيء أو بدءه،

مجال سخن را پر کرده است و به این سوال بزرگ پاسخ داده است
و علت‌هایی را که نامشخص بوده، بیان کرده است.
و جایی را برای وجود خداوندتان در آن باقی نگذاشت
تا آن را علت به وجود آمدن چیزی یا آغاز آن بدانید.

هذا طبعا اضافة إلى أن الطرح الديني التقليدي الإسلامي والمسيحي
واليهودي
وكذا الأديان الشرقية الهندوسية وغيرها
للبدائيات سواء على المستوى الكوني أم الأرضي والإنساني
يناقض الحقائق العلمية،
مثلا الطرح الديني التقليدي يفترض
أن الله صنع صنما طينيا ثم حوله إلى جسم انسان اسمه آدم،

علاوه بر این دیدگاه‌های روش دینی کلاسیک اسلامی و مسیحی و یهودی
و همچنین ادیان شرقی هندو و غیر آن،
نسبت به آغاز (هستی) -چه بر مستوای کیهانی یا زمینی و یا انسانی-
با حقایق علمی متناقض است.
مثلاً روش دینی کلاسیک می‌گوید:
خداوند مجسمه‌ای گلی ساخت و آن را به جسم انسان تبدیل کرد که نامش
آدم است.

وهذا الطرح يناقض حقيقة علمية ثابتة اليوم
وتدرس في كل الجامعات العريقة حول العالم
وهي أن الإنسان الحديث الهوموسابينس هو نتاج تطوري لمليارات السنين،
فالأمر بدأ بجزئي قابل لنسخ نفسه

و طرح اين سخن با حقيقت علمی که امروز ثابت شده است، متناقض است؛
حقيقتی که در همه دانشگاه‌های مطرح جهان تدریس می‌شود
ومی‌گوید: انسان جدید -هوموساپینس- نتیجه تکامل چند میلیارد ساله است.
پیدایش با جزئی آغاز شده است که خودش را رونویسی می‌کند،

ثم خلية ثم خلية حقيقية النواة
ثم اجسام متعددة الخلايا
إلى أن وصل الأمر إلى الهومو بأنواعه
ونحن الهوموسابينس عمرنا بحدود المئتي ألف عام فقط.

بعد سلول و بعد از آن سلول دارای هسته حقیقی ،
و پس از آن جسم‌هایی که سلول‌های مختلفی دارد، به‌وجود آمدند
تا جایی که مسئله به انواع (مختلف) هومو رسید
و ما هوموساپینس‌هایی هستیم که عمرمان فقط در حدود ۲۰۰ هزار سال
است.

وحقيقة هذا الطرح العلمي
سواء على مستوى الأحياء التطورية
أم على مستوى الفيزياء النظرية والكونية
فرض علينا المواجهة وبيان الحق
خصوصا مع خلو الساحة من أي طرح علمي رصين

یثبت وجودِ إله
حيث أن اعتماد غالبية المتدينين او المؤمنین بوجودِ إله
على رفض نظرية التطور والحقائق العلمية الأخرى المثبتة
ليس سوى هروب من الحقيقة

و حقیقت این طرح علمی
-چه در مورد زیست‌شناسی تکاملی
یا در مورد فیزیک نظری و کیهانی-
برخورد و بیان حقیقت را برای ما قطعی کرده است؛
مخصوصاً اینکه هیچ روش علمی محکمی وجود ندارد
که وجود خداوند را ثابت کند.
و بیشتر دیندارن و مومنان به وجود خداوند،
نظریه تکامل و حقایق علمی ثابت‌شده دیگر را رد می‌کنند
و این کارشان فقط فرار از حقیقت است.

كما أن الاعتقاد بأن النص الديني لا يمكن أن يتوافق مع نظرية التطور
هو اكبر هدية تقدم للملحدین
حيث أنهم بكل بساطة يستطيعون اثبات أن التطور حقيقة علمية
لا تقبل الشك.

همان‌طور که اعتقاد به اینکه متن دینی با نظریه تکامل ممکن نیست توافق
داشته باشد،
بزرگ‌ترین هدیه‌ای است که به ملحدین تقدیم می‌شود.
به این خاطر که آنان به راحتی می‌توانند ثابت کنند که تکامل حقیقتی علمی
است
که شک‌پذیر نیست.

وَأَعْتَقِدُ أَنَّ الْمُوَاجَهَةَ الْفِكْرِيَّةَ وَالْعِلْمِيَّةَ الْيَوْمَ مَعَ الْإِلْحَادِ الْعِلْمِيِّ بِمَسْتَوَى يَحْتَاجُ تَدْخُلَ إِلَهِي،
لِهَذَا كَانَ مَا قَمْتُ بِهِ مِنْ تَصْدِي لِهَذِهِ الْقَضِيَّةِ الَّتِي تَعْتَبَرُ الْقَضِيَّةَ الْأَوْلَى لِلدِّينِ
وَالْإِيمَانِ

معتقدم که رویارویی فکری و علمی با إلحاد و خداناباوری به سطحی رسیده
که نیاز به دخالتی الهی دارد،
لذا آنچه را که برای مبارزه با این قضیه که امروزه مهمترین مسئله برای دین
و ایمان به‌شمار می‌رود لازم بود انجام دادم.

واعتقد کتاب وهم الإلحاد قلب الطاولة على الإلحاد
وإلى اليوم بعد مرور فترة طويلة هي أكثر من كافية
فاني لم أجد أي رد من الملحدين على ما طرحته في كتاب وهم الإلحاد
لإثبات وجود إله من نفس المسائل العلمية التي تبناها.
لكم المايك د. عبدالرزاق.

معتقدم کتاب توهم إلحاد تمام موازین إلحاد را زیورود نمود.
(و تا به امروز بعد از گذشت مدتی طولانی که بیش از کافی است
هنوز هیچ ردی از سوی ملحدين بر آنچه در کتاب وهم إلحاد مطرح کردم را
نیافتم
آنچه را که برای إثبات وجود الآه (خدا) از خود مسائل علمی‌ای که خود بنا
نموده بودند، مطرح شد.)
چرا که با گذشت مدت زمان نه‌چندان کوتاه از نشر کتاب
هنوز ردودی کافی از سوی خداناباوران
برای رد اثبات اله از مسائل علمی که خودشان پیش‌بینی نموده‌اند و در کتاب
توهم إلحاد آمده مطرح نشده است..

دکتر عبدالرزاق مایک برای شما

د.عبدالرزاق الديرواي :

نعم جزاكم الله خير سيدنا.

سؤالى الآخر سيدنا،

الإحصائيات تشير إلى أن عدد الملحدين أو أعداد الملحدين صارت تنافس أعداد أصحاب الديانات الكبرى.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بله، آقای ما، خداوند به شما پاداش نیکو دهد.

آقای ما، سوال دیگر من این است:

آمار نشان می‌دهد که تعداد و جمعیت ملحدان شروع به رقابت با جمعیت و تعداد افراد دیانت‌های بزرگ در جهان نموده است ،

إلى ماذا ترجعون أسباب انتشار الإلحاد في مجتمعات هذا اليوم

خصوصا المجتمعات العربية منها

وما هو السبيل الأمثل لمواجهة الإلحاد والملحدين

وانتشار المفرر بهم من مستنقعات الالحاد؟

اترك لكم الجواب سيدنا تفضلوا

شما دلایل گستردگی و انتشار إلحاد در بسیاری از جوامع امروزی

خصوصاً میان ملت عرب در این اواخر را در چه می‌بیند ؟

بهترین راه برای رویارویی با إلحاد و خداناباوران چیست؟

چگونه می‌توان افرادی که در این منجلاب سقوط کرده‌اند را نجات داد؟؟

آقای ما، پاسخ را بر عهده شما می‌گذارم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع :
حياكم الله.

أعتقد أن الفضول أو البحث عن إجابات مقنعة
أكيد هو سبب رئيسي لانتشار أي فكر أو ثقافة أو سلوك في المجتمع
الإنساني عموماً.

سيد احمد الحسن ع:

درود خداوند بر شما.

فكر می‌کنم کنجاوی یا جستجو در پاسخ‌های قانع‌کننده،
قطعاً دلیل اصلی انتشار هر تفکر یا فرهنگ یا رفتاری -به صورت عمومی- در
جامعه انسانی است.

انتشار الإلحاد تعود إلى

أن الإنسان بطبيعته كائن فضولي

ويريد أن يعرف كل شيء فالإنسانية وصلت إلى ما هي عليه اليوم من معارف
وعلم بسبب الفضول الإنساني.

ولهذا أقول ربما أهم أسباب ويبحث عن إجابات

وإذا لم يقتنع بالإجابة يبقى في حالة بحث مستمرة.

چه بسا مهم‌ترین دلیل انتشار إلحاد به این بازمی‌گردد که

طبیعت انسان به‌گونه‌ای است که موجود کنجاوی است

و می‌خواهد هر چیزی را بشناسد و انسانیت -به سبب کنجاوی انسانی-

امروزه به‌حدی از شناخت و آموزه‌ها رسیده است

به‌همین سبب می‌گویم که شاید مهم‌ترین أسباب، بدنبال پاسخ بودن است

و اگر پاسخ، او را قانع نکرد، مستمر در جستجو باقی می‌ماند.

والدين أو رجال الدين
إذا لم يقدموا الاجابات المقنعة والصحيحة والدقيقة للناس
فكثيرون سيبحثون عن الإجابة الصحيحة والدقيقة والمقنعة في جهة اخرى.

و دين يا رجال دينى
اگر پاسخ‌های قانع‌کننده و صحیح و دقیقى به مردم ندهند،
پس بیشتر آنان بدنبال پاسخ‌های صحیح و دقیق و قانع‌کننده‌ای، به‌سوی
افراد دیگری می‌روند.

واليوم العلوم الاساسية كالفيزياء والرياضيات والكيمياء والأحياء
بعد أن تسببت بهذا التقدم العمراني والتكنولوجي والصحي الكبير
اصبحت تتمتع بثقة عالية في المجتمع الإنساني
ومع مستوى التعليم الأكاديمي المرتفع عموماً
ومع توفر شبكة المعلومات
اصبح الحصول على المعلومات الوصول إلى المعلومة والحقيقة.

امروز علوم پایه مانند فیزیک و ریاضیات و شیمی و زیست‌شناسی
-بعد از اینکه باعث این پیشرفت عمرانی و تکنولوژی و سلامتی بزرگ شدند-
بسیار مورد اعتماد در جامعه انسانی شدند؛
علاوه بر جایگاه آموزش آکادمی عمومی بالایی که دارد
و در دسترس بودن شبکه‌ی داده‌ها (اینترنت)
باعث شده است که آموزه‌ها و به‌دست آوردن آن، واقعاً برای فردی که
می‌خواهد بیاموزد و به حقیقت برسد، آسان شود.

يعني باختصار يمكن أن نقول
أن سبب رئيسي للإلحاد هو عدم وجود إجابات صحيحة ومقنعة لدى رجال
الدين

حول القضايا العلمية المعاصرة المرتبطة بنشوء الكون
أو ظهور الحياة وتطورها وصولاً إلى ظهور الإنسان على كوكب الأرض
وأيضاً اعتقادهم أن الدين يتنافى مع بعض الأمور التي أصبحت علمياً تعد
من مبادئ العلوم الأساسية،

يعني خلاصه می‌توانیم بگوییم که
علت اصلی إلحاد، نداشتن پاسخ‌های صحیح و قانع‌کننده نزد رجال دین
در مورد مسائل علمی معاصر است که در مورد پیدایش هستی
یا ظهور زندگی و تکامل آن باشد، تا اینکه به ظهور انسان روی کره زمین
منجر شود.
همچنین این اعتقاد آنان که دین، با برخی از مسائلی که علمی شده است،
و از مبادی اساسی شمرده می‌شود، در تعارض است.

فبالنسبة لبعض رجال الدين لیت الأمر اقتصر على عدم وجود الإجابات
بل إن مواجهة بعض رجال الدين للإلحاد العلمي
هي مواجهة بأسفة ومزرية ومخجلة حقيقة
وهي سبب إلحاد كثيرين أيضاً
يعني كمثال يردون نظرية التطور
المتبنة اليوم بأدلة علمية قطعية في علم الجينات
بإشكالات تافهة حد الإسفاف،

ای کاش، رجال دین در مورد برخی از مسائل به نبودن پاسخ‌هایی بسنده
می‌کردند؛

بلکه برخورد برخی از آنان، نسبت به إلحاد علمی،
برخوردی شکست‌خورده، و خوارکننده و در حقیقت خجالت‌آوری است.
همچنین این مسئله علت إلحاد تعداد بسیاری از افراد شده است.
به‌عنوان مثال آنان نظریه تکامل را

که امروزه با دلایل علمی قطعی در علم ژنتیک ثابت شده است،
را با اشکالات بی‌اهمیت و سفیهانه رد می‌کنند.

وهكذا طرح عندما يواجه به شخص مطلع على علم الأحياء التطوري
سيجعله يشفق على حال من يواجهه به وما هو عليه من جهل
وربما سيجعله يبتعد عن الدين والإيمان تماما.

زمانی که با این نوع پاسخ‌ها ، با فردی آگاه به علم زیست‌شناسی تکاملی،
برخورد می‌کند،

باعث می‌شود با اینگونه روبرو شدن، نسبت به نادانی او ترحم کنند.
چهارم این باعث می‌شود این فرد از دین و ایمان به‌کلی دور شود.

بل نستطيع أن نقول أن رجال الدين عندما يقولون
إن الدين يتعارض مع نظرية التطور يقدمون - كما قلت -
يقدمون أكبر هدية للمنظرين للإلحاد
لأنهم يستطيعون اثبات أن نظرية التطور صحيحة ولا غبار عليها اليوم،
وبالتالي يتوصلون إلى نتيجة أن ما يتعارض معها هو الباطل
وفي حالتنا طبعاً هو الدين ووجود إله.

حتی می‌توانیم بگوییم که رجال دین زمانی که می‌گویند:
دین با نظریه تکامل تعارض دارد -همان‌طور که پیش از این گفتم-
بزرگترین هدیه را به صاحب‌نظرانِ إلحاد تقدیم می‌کنند؛
به این‌خاطر که آنان می‌توانند اثبات کنند که نظریه تکامل صحیح است و
امروزه هیچ شکّی در آن نیست.
پس به این نتیجه می‌رسند که مسئله‌ای که با علم تعارض دارد، باطل است
و طبعاً در این حالت، آن، دین و وجود خداوند است.

أيضا أحد أسباب الإلحاد هو الطرح الديني المتناقض أو الركيك،
الطرح العقائدي والطرح الإيماني والذي يستغله الملحدون للطعن بالدين
- ولا أريد أن أدخل في هذا الموضوع لأنه واسع جدا -
هذه الأمور طبعا تشمل الجميع.

همچنین یکی از علت‌های إلحاد، روش دینی متناقض و رکیک است.
روش عقایدی و ایمانی‌ای که باعث می‌شود، ملحدین از آن برای طعنه‌زدن به
دین استفاده کنند.
من نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم، چون بسیار وسیع است.
این مسائل بالطبع شامل همه می‌شود.

أما المسلمون السنة بالخصوص
سواء كانوا ناطقين باللغة العربية أم بأي لغة أخرى
فأعتقد هناك سبب اضافي أيضا وهو ما فعله ويفعله السلفيون من جرائم،
فهؤلاء دينهم قائم على تكفير وقتل وانتهاك حرمة من يخالفهم
متى ما سنحت لهم الفرصة،
وقد سنحت لهم الفرصة هذه الفترة،

و بالخصوص مسلمانان اهل سنت
-چه افرادی که با زبان عربی سخن می‌گویند یا به هر زبان دیگری-
فکر می‌کنم اینجا علت دیگری نیز وجود دارد؛ همان جُرْم‌هایی که سلفی‌ها
انجام دادند و انجام می‌دهند.
دین این افراد بر تکفیر و قتل و از بین بردن حرمت مخالفان استوار است.
تا جایی که فرصت برایشان پیش بیاید
و در این زمان، فرصت برای آنها ایجاد شده است.

ولكن تحت مراقبة عدسات الكامرات المتوفرة في كل مكان
والتي تنقل كل ما يفعلون من جرائم
والعالم يشاهد هذه الجرائم ويشاهدهم أيضا
وهم يبررونها بأنها من الإسلام السني
أو جزء من قانون الإيمان عندهم
باعتبار انها مستندة لنصوص أو لتصرفات الحكام الذين يقدسهم السنة،
مثل احراق الإنسان وهو حي،

وليكن زير مراقبت دوربین‌های مخفی که در همه جا نصب شده است
و هر جرمی را که آنان انجام می‌دهند، نقل می‌کند
و جهان این جرائم را مشاهد می‌کنند و آنان را نیز می‌بینند.
آنان این‌گونه این کارها را توجیه می‌کنند که این از اسلام اهل سنت است
یا بخشی از قانون ایمان نزد آنان است؛
به این خاطر که این‌ها در متونی مستند، یا کارهای حاکمان آنان، که
اهل سنت، آنان را تقدیس می‌کنند موجود می‌باشد ،
مانند آتش زدن انسان در حالی که زنده است!!

فقد فعلها أبو بكر بالفجاءة السلمي
وكررها السلفيون اليوم
وطبعا هذا جعل كثيرون ينفرون من دينهم،
فبعض السنة شكلت لهم هذه التصرفات صدمة
لم يتمكنوا من استيعابها
فتوجهوا أما إلى دين آخر أو للإلحاد
وأخذوا يطعنون بالإسلام وبالقرآن وبالرسول
ويتهمونه بهذه الجرائم.

ابوبکر این کار را با فجائۀ سلمی انجام داد
و سلفی‌ها آن را امروز تکرار می‌کنند.
و طبعاً این کار باعث شده است که بسیاری از دین آنها نفرت‌زده بشوند.
این کارها ضربه‌ای به برخی از اهل سنت زده است
و باعث تحمل نکردن آنان شده است.
این شد که یا به دین دیگری وارد شدند و یا به سمت إلحاد رفتند
و به اسلام و به قرآن و به رسول طعنه می‌زنند
و ایشان را به این جرائم متهم می‌کنند.

أما بالنسبة لمواجهة الإلحاد
فأعتقد الإلحاد العلمي قضية فكرية وعلمية
وهي تحتاج لمواجهة فكرية وعلمية،
وهذه هي القضية الأهم والمحورية والتي يجب التركيز عليها
- يعني أقصد الإلحاد العلمي ومواجهته علمياً -

اما نسبت به برخورد با إلحاد،
فكر می‌کنم که إلحاد علمی یک مسئله فکری و علمی است
و به برخورد فکری و علمی نیاز دارد.
این مسئله مهم‌تر و محوری است که باید نسبت به آن تمرکز کنیم.
منظورم این است که با إلحاد علمی برخوردی علمی بکنیم.

وطبعاً لابد أن تكون المواجهة بعد تصحيح الأخطاء الموجودة لا بالإصرار
عليها،
وليس عيباً أن تتم مراجعة الموروث الديني وتدقيقه
ونقده بإنصاف وحيادية علمية

ولكن العيب أن يستمر الإنسان في اللجاج والعناد والمكابرة
والإصرار على منهج متهرئ مليء بالتناقضات،
وَأعتقد أن معهد الدراسات العليا يمكنه العمل بهذا الاتجاه لتوعية الناس
وتعريفهم بالحقائق كما هي
ورفع مستواهم المعرفي عموماً .. نعم.

طبعاً برخورد باید بعد از تصحیح کردن اشتباهات موجود باشد و نه با
اصرار بر آنها.

عیبی نیست که به مواریث دینی مراجعه شود و در آن دقت شود
و با انصاف و با روش علمی نقد شود؛
ولی عیب این است که انسان در لجاجت و تکبر استمرار بورزد
و به روشی که پر از تناقضات است، اصرار بورزد.
فکر می‌کنم که "دانشکده پژوهش‌های عالی" می‌تواند به این سمت برود و
فهم انسان را بالا ببرد
و آنان را با حقایق همان‌طور که هست، آشنا کند
و جایگاه شناخت آنها را به صورت عمومی بالا ببرد... بله.

أما بالنسبة للجهات التي تسيء للدين من خلال ارتكابها للجرائم باسم الدين،
فأعتقد الحل هو بيان براءة الدين منهم ومن سلوكهم،
وكذلك توضيح حقيقة المسائل التي ينسبونها للدين
مثل كون بعضها غير صحيحة
أو انهم اخطئوا بالتأويل أو ما شابه،

اما در مورد افرادی که از خلال ارتکاب جرائم به نام دین، نسبت به دین بدی
می‌کنند ،

فکرکنم راه حل، بیان کردن بی‌زاری دین از آنان و رفتار آنان باشد.
همچنین توضیح حقیقت مسائلی که به دین نسبت می‌دهند،

مانند این که برخی از آنها صحیح نیست
یا در تأویل اشتباه کردند یا مسائلی شبیه این.

وطبعا البراءة بتحديدهم وتشخيصهم بعقائدهم وبمنابعهم،
فغير صحيح ترديد بعضهم هذه الأيام مقولة "الإرهاب لا دين له"
فهذه مقولة خاطئة وغير صحيحة
ولا يقبلها شخص يمتلك عقل ويمكنه التفكير ويحترم عقله،

بیزاری از آنان با مشخص کردن و معلوم کردن عقاید آنان و منابع آنها
است.

صحیح نیست که برخی از آنان در این روزها این سخن را می‌گویند:
"تروریسم دینی ندارد"

این سخن اشتباه و غیر صحیح است
و فردی که عقل دارد و فکر می‌کند و به عقلش احترام می‌گذارد، نمی‌تواند
این مسئله را قبول کند.

فالإرهاب اليوم له دين وعقيدة وهي السلفية الوهابية ومنبعها السعودية،
وحتى يمكن أن نقول
أن كل سلفي وهابي هو إرهابي أو مشروع إرهابي مستقبلي،
وقد كررت هذا الأمر مرارا.

امروزه تروریسم دین و عقیده دارد، که همان وهابیت سلفی است که منبعش
عربستان سعودی است.

حتی امکان دارد بگوییم:

هر سلفی وهابی، یک تروریست است یا فردی است که در آینده تروریست
می‌شود.

این مسئله را بارها تکرار کرده‌ام.

فهذه هي حقيقة عقائدهم وفتاوی کبار علمائهم ولا يمكنهم التنصل منها،
وقد قامت دعوة ابن عبد الوهاب على أن من يخالفون دينه الوهابي فهم
مشركون

وقد استحل هو وآل سعود قتالهم ودماءهم
ويمكنكم الاطلاع على تاريخ نجد لابن غنام،

این حقیقت عقاید و فتوهای بزرگان آنان است و نمی‌توانند از آن جدا
شوند.

ابن عبدالوهاب دعوتش بر این اساس بنا گذاشته شده: که هر فردی که با
دین وهابی او مخالفت کند، مشرک است
و او و خاندان سعود، جنگ با آنان و خون آنان را حلال شمرده است
و می‌توانید به "تاریخ نجد" تألیف "ابن غنام" مراجعه کنید.

مؤرخ الدين الوهابي المعروف والذي يستهل كتابه بتكفير المسلمين
ويأخذ بتعداد البلدان الإسلامية بلدا بلدا،
فيعدد القطيف والبحرين ومصر والموصل وبغداد

تاریخ‌نویس معروف دین وهابی کتابش را با تکفیر مسلمانان آغاز کرده است
و شهر به‌شهر، شهرهای مسلمانان را می‌شمارد.
قطیف و بحرین و مصر و موصل و بغداد را می‌شمارد

ويتكلم عن عامة السنة على
انهم مشركون لأنهم يزورون القبور،
كقبر أبو حنيفة والزبير الخ..
هذا فضلا عن الشيعة الذين قامت الدعوة الوهابية على معاداتهم

وعموما إذا كان بعضهم اليوم يريد تغيير منهجهم الإجرامي
فعلیهم أن یتبرؤوا من السلفية الوهابية
ویقوم بطرح سلفية تفتي بتجريم انتهاك دماء المخالفين لهم.

و در مورد عموم اهل سنت این گونه سخن می گوید:
آنان مشرک هستند؛ به این خاطر که قبور را زیارت می کنند،
مانند قبر ابوحنیفه و زبیر الخ...
علاوه بر شیعه که دعوت وهابی ها بر اساس دشمنی با آنان به پا شده است.
و عموماً اگر برخی از آنان بخواهند روش مجرمانه خود را تغییر دهند،
باید از (دین) سلفی وهابی بیزاری بجویند
و سلفیتی را مطرح کنند که به ریختن خون مخالفان فتوا می دهد

انا أكتفي بهذا الكلام بخصوص السلفية الوهابية وجرائمهم،
ولكن أعتقد الموضوع يحتاج حملات منظمة لتوعية إرهاب وإجرام الدين
السلفي الوهابي الإرهابي عالميا حتى لا تختلط الامور،
ويعرف الناس في الغرب والشرق أن الدين السلفي الوهابي هو عبارة عن
دين مبني على الجريمة والقتل والاعتداء على الآخرين،

من به این سخن در مورد (دین) سلفی وهابی و جرائم آنان کفایت می کنم.
ولی فکر می کنم این موضوع نیاز به حمله های منظمی ، برای روشن تر
نشان دادن جرایم و تروریسم دین سلفی وهابی در سطح جهان دارد؛ تا
این که مسائل بایکدیگر مخلوط نشود
و مردم در شرق و غرب بفهمند که دین سلفی وهابی، عبارت است از :
دینی که بر جرم و کشتار و ستم بر دیگران استوار است.

وأيضا حتى يتبين أن هؤلاء يمثلون المنهج السفيفاني الأموي
المعادي للإسلام منذ أول يوم بعث فيه الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)،

في حين الإسلام الحقيقي متمثل بال محمد
فهم ورثة النبي محمد صلى الله عليه وآله نبي الإسلام.
نعم ، لكم المايك.

و نیز روشن شود که اینها جلوه‌ای از روش سفیانی اموی هستند
که از آغاز مبعوث شدن فرستاده خدا محمد (ص) ، با اسلام دشمنی
می‌کردند،

در حالی که آل محمد (ع) نماینده اسلام حقیقی هستند،
آنان وارثان پیامبر (ص) پیامبر اسلام هستند.
بله مایک برای شما.

د. عبدالرزاق الدیروای :

جزاكم الله خير الجزاء سيدنا.

سؤالى الآخر سيدنا،

هناك من يقول بأن إثبات وجود الله من خلال اثبات عجز علماء الأحياء

عن تقديم تفسير لنشوء الحياة

هو بمثابة لإثبات وجود إله

يملا الثغرات التي ما أن يسدها العلم يوما

حتى يختفي الإله المرتبط بها.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

آقای ما ، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد.

آقای ما **سوال دیگر** من این است:

برخی افراد وجود دارند که می‌گویند:

اثبات وجود خداوند از خلال اثبات ناتوانی دانشمندان زیست شناسی،

در مورد بیان کردن تفسیری از پیدایش حیات می‌باشد؛

و این به منزله اثبات وجود خداوند است

و کمبودهایی که علم آن را جبران نکرده است
و به جایی رسیده است که خداوند (مسائل) مرتبط با آن را پنهان کرده است.

وهل المرور من خلال فكرة الإيثار الحقيقي المحايد غير المفسر ماديا
لإثبات وجود ما هو غير مادي
هو كذلك من قبيل إثبات إله الفراغات.
نسمع الجواب منكم سيدنا تفضلوا.

آیا عبور از لابه لای تفکر ایثار حقیقی بدون چشم داشت که از جهت مادی
ثابت نشده است،
برای اثبات وجودی که غیرمادی است، از همین موارد است؟
اینکه از جمله اثبات کردن خداوند فضاهاهی خالی است؟
آقای ما، پاسخ را از شما می شنویم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع :
حياكم الله.
فيما يخص فرضيات النشوء،
ليس غايتي في كتاب وهم الإلحاد عندما قمت بمناقشة تفصيلية لفرضيات
النشوء المطروحة هو رفض إمكانية النشوء،
يعني نشوء الحياة،
بل غاية ما اردت بيانه من مناقشتي لفرضيات النشوء
هو بيان أنه لا توجد نظرية متكاملة
وأیضا رددت على طرح بروفيسور ريتشارد دوكنز
في كتابه "صانع الساعات الأعمى" حول احتمالية حدوث النشوء رياضيا،
وقد بينت بحسابات رياضية أنه أمر بعيد الحدوث بحسب الفرضيات
المطروحة حاليا.

سید احمدالحسن ع:
درود خداوند بر شما.

در مورد فرضیه‌های پیدایش، باید گفت
زمانی که در مورد فرضیه‌های پیدایش مطرح شده به صورت تفصیلی مناقشه
کردم -هدف بنده در کتاب وهم إلحاد- رد نمودن امکان داشتن پیدایش
-پیدایش حیات- نیست؛
بلکه نهایت هدفی که از مناقشه فرضیه‌های پیدایش داشتم،
بیان این بود که (فرضیه‌ای صحیح) وجود ندارد.
همچنین پاسخی بود به طرح پروفیسور ریچارد داوکنیز
که در کتابش "ساعت‌ساز نابینا" -در مورد احتمال ریاضی پیدایش- مطرح
کرده است،
و بیان کردم که اتفاق افتادن این مسئله به حسب فرضیاتی که الان مطرح
می‌شود، بعید (دور از ذهن) است.

وقد ذكرت بوضوح في كتاب "وهم إلحاد"
بعد مناقشتي لفرضيات النشوء مباشرة
أنه ليس غرضي من المناقشة هو رفض إمكان نشوء الحياة
فيما لو توفرت المادة والظروف والوقت.

به وضوح در کتاب "توهم إلحاد"
درست بعد از مناقشه در مورد فرضیه‌های پیدایش ذکر نمودم
که هدف من از مناقشه، رد نمودن امکان پیدایش حیات
-در صورتی که موارد و شرایط و زمان آماده باشد- نیست.

أيضا شخصيا لم أعتبر عجز علماء الأحياء التطورية أو غيرهم

عن تقديم نظرية نشوء متكاملة
دليلاً على وجود إله
فهذا لم أقله إطلاقاً،
بل غاية ما قلت بهذا الصدد
هو أن العجز عن تقديم نظرية نشوء متكاملة يبقي المجال مفتوحاً،

همچنین به شخصه ناتوانی دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی یا غیر آنان
را

-نسبت به بیان کردن نظریه پیدایش کامل‌تری-

دلیلی بر وجود خداوند نمی‌دانم.

این مطلب را اصلاً نگفتم.

بلکه نهایت مطلبی که در این مورد بیان کردم،

ناتوانی آنان نسبت به بیان نظریه پیدایش کامل‌تری است و این فرصت را
باقی می‌گذارد؛

یعنی ببقیه مفتوحاً - لنا أو لغيرنا، لأي شخص -

لفرض تدخل الغيب أو تدخل الإله ليفسر حدوث النشوء في موازاة تلك
الفروض الصعبة،

صعبة التحقق!

هذا كل ما قلته،

وإذا كان شخص يقرأ كلامي

ويفهم منه أن هذا هو دليلي في كتاب وهم الإلحاد على وجود إله
فهو مخطئ.

یعنی برای ما یا غیر ما، برای هر شخصی، مجال را باز می‌گذارد.

برای فرض کردن ورود غیب یا دخالت خداوند تا به وجود آمدن پیدایش را در
کنار این فرض‌های سخت قرار دهد.

فرض‌هایی که به‌وجود آمدنشان سخت است.
این تمام مطلبی بود که بیان کردم.
اگر فردی سختم را بخواند
و از آن این مطلب را بفهمد که این دلیل من برای وجود خداوند در کتاب توهم
إلحاد است،
این فرد اشتباه کرده است.

أما إذا كان هناك شخص يريد أن يعرف الدليل الذي طرحته لإثبات وجود إله
في كتاب "وهم الإلحاد" فيما يخص الحياة الأرضية،
فالدليل هو أن التطور هادف،
وقد فصلت هذا الدليل في كتاب "وهم الإلحاد"
وبينت كيف أن التطور يهدف صنع آلة ذكاء فائق،
لأن الذكاء هو أفضل آلات البقاء
وهو متفوق على كل الأسلحة، اسلحة البقاء البيولوجية الأخرى.

اگر فردی می‌خواهد از دلیلی که برای اثبات خداوند -در کتاب توهم الالحاد-
در حدود زندگی زمینی آوردم، آگاه شود،
این دلیل آن است که تکامل هدفمند است.
این دلیل را در کتاب وهم إلحاد توضیح دادم
و بیان کردم که چگونه هدف از تکامل به‌وجود آوردن ابزار هوشمندی برتر
است؛

به این سبب که هوشمندی، برترین ابزار بقاء می‌باشد
و نسبت به همه سلاح‌ها، سلاح‌های بقاء بیولوژی و دیگر وسایل، برتری دارد

وملخص المسألة وحتى لا اطيل عليكم أنه
طالما لدينا طفر جيني دائماً

في فترة ما من تاريخ التطور - تطور الحياة -
لابد أن تنشأ خلايا تحسس وتتحسس المحيط، يعني تنشأ خلية مثلا تتعرف
على الضوء
وأخرى على الصوت
وأيضا أخرى تتعرف على الأجسام عند ملامستها .. الخ.

به خاطر اینکه سخن را طولانی نکنم، خلاصه مسئله این است:
هر زمانی که نزد ما جهش ژنی همیشگی
و در دوره‌ای از تاریخ تکامل - تکامل حیات - وجود دارد،
باید سلول‌هایی به وجود بیاید که حس می‌کند و محیط (اطراف) را حس
می‌کند.

یعنی مثلاً سلولی به وجود می‌آید که نور را تشخیص می‌دهد
(سلول) دیگری که صدا را تشخیص می‌دهد
(سلول) دیگری که موقع لمس اجسام، آن را تشخیص دهد... الخ.

وهذه المسألة حتمية،
يعني لابد أن يصل لها التطور،
طالما توفر الوقت الكافي
لتأتي الطفرات الملائمة في البيئة الملائمة
لتثبيت هذه الصفات في المجموعة الجينية.

و این مسئله حتمی است ،
یعنی تکامل باید به اینجا برسد ،
تا زمانی که وقت کافی باشد ؛
تا جهش مناسب در شرایط مناسب ،
برای تثبیت این صفات در مجموعه ژنی به وجود بیاید .

وأيضاً طالما توفر لدينا الوقت الكافي
فسيأتي الطفر الجيني بألة تنظم عمل هذه المتحسسات مع بعضها البعض،
وهذه الآلة هي آلة الذكاء،
وطالما توفر لها الوقت الكافي فستستمر بالتطور – تقطيع بالصوت
–(ولن يوقف .. في النوع الى نوع ثاني ..الى من .. التكاثر فقط .. يرجع
للكتاب ويطلع على التفصيل هناك).

همچنين تا زمانی که نزد ما وقت کافی باشد،
جهش ژنی ابزاری را به وجود می آورد که کار این حسگرها را -برخی با
برخی دیگر- تنظیم کند.
این ابزار همان ابزار هوشمندی است.
و تا زمانی که وقت کافی باشد، تکامل ادامه می یابد....
و متوقف نمی شود... (قطع صدا) در نوعی به نوع دوم...
(قطع صدا) به کتاب مراجعه کنید و از تفصیل مطلب در آنجا مطلع شوید.

أما ما يخص الإيثار الحقيقي المحايد، فقد ناقشته بالتفصيل في كتاب "وهم
الإلحاد"
وأيضاً ليس غرضي من المناقشة وبيان الخطأ في آراء بروفيسور ريتشارد
دوكنز هو اثبات أن هناك إله،
لأن الإيثار الحقيقي المحايد لا يمكن تفسيره بيولوجياً أو حتى ثقافياً في
الطبيعة،

أبدا ليس هذا ما أردت !
وإنما فقط اردت بيان أن كل الأطروحات في تفسيره غير صائبة
بما فيها أطروحة الميمات التي طرحها دوكنز في كتابه

اما آنچه به ایثار حقیقی بی‌طرف اختصاص دارد، آن را به‌طور مفصل در کتاب توهم الحاد مورد مناقشه قرار دادم و همچنین هدف من از این مناقشه و بیان اشتباه در نظرات پروفسور ریچارد داوکینز، اثبات این نیست که خداوندی وجود دارد؛ به این خاطر که ایثار حقیقی بی‌طرف را نمی‌توان از جهت بیولوژی یا حتی فرهنگی در طبیعت تفسیر نمود. اصلاً این هدف بنده نیست. هدف من این است که همه‌ی طرح‌ها و در تفسیر او صحیح نیست؛ از جمله طرح میم‌ها که در کتابش مطرح نموده است.

وبالنسبة لي هذا القدر يكفيني،
اي كون الإيثار المحايد عصي على التفسير
سواء في البيولوجيا التطورية أو البيولوجيا الاجتماعية،
وبهذا فتحت المجال لفرض دخول شيء آخر في المعادلة خارج حدود المادة،
اي فتحت المجال للفرض الغيبي
أو باختصار فرض دخول النفس الأدمية،

برای بنده، همین مقدار کافی است؛
یعنی ایثار بی‌طرف تفسیر آن سخت است،
چه از نظر بیولوژی تکاملی یا بیولوژی اجتماعی.
به همین خاطر برای فرض ورود چیز دیگری در معادله، که از حدود ماده بیرون است فرصت را باز گذاشتم.
یعنی برای فرض غیبی فرصت را باز گذاشتم
و به شکل خلاصه، فرض ورود نفس آدمی.

فهذا الفرض اصبح من حقنا

لأننا اثبتنا استحالة التفسير المادي للإيثار الحقيقي المحايد.
ولم أكتف بكون الفرض أصبح متاحا
بل قدمت بعد ذلك ما يؤيد الفرض الذي طرحناه
ويرجحه على أنه المفسر لمسألة الإيثار الحقيقي
وكان ذلك بمناقشة الثقافة الإنسانية في بداياتها،
والثقافة السومرية بالخصوص،
وهي ثقافة ويغطي الدين جزء واسع منها،

این فرض حق ماست؛

چون ما محال بودن تفسیر مادی برای ایثار حقیقی بدون چشم‌داشت را
ثابت کردیم.

بنده به در دسترس بودن فرض اکتفاء نکردم،

بلکه بعد از آن مطالبی را ذکر کردم که این فرض مطرح شده توسط ما را
تایید می‌کند

و ترجیح می‌دهد که این فرض، مسئله ایثار حقیقی را تفسیر می‌کند

و این مسئله با مورد بحث قرار دادن فرهنگ انسان در آغاز آن انجام شده
است.

مخصوصاً فرهنگ سومری‌ها.

این فرهنگی است که دین بخش وسیعی از آن را فرا می‌گیرد.

والرقم الطينية السومرية أكدت

ان ثقافتهم وتطورها وسلوكهم الأخلاقي الإيثاري سببه التدخل الإلهي والدين.

فنحن اذن لدينا ما سطره وقاله السومريون في رقمهم الطينية

عن مصدر ثقافتهم وقفرتهم الحضارية والثقافية غير المسبوقة.

الواح گلین سومری این مطلب را می‌گوید که

علتِ فرهنگِ آنان و تکامل آن و رفتار اخلاقی ایثاری آنان، دخالت خداوند و دین می‌باشد.

بنابر این نزد ما مطالبی است که سومری‌ها در الواح گلین خود می‌گویند؛ در مورد منبع فرهنگِ آنان و جهش شهروندی و فرهنگی بی‌سابقه آنان.

طبعاً من یزید أن ينظر لما سطره السومريون على أنه خالي من اي قيمة واقعية وغير حقيقي وأنه محض تخيلات وأوهام فهذا شأنه !

ولكننا لا نقبل أن ننظر لشعب علم الإنسانية الكتابة وأسس التمدن والتكنولوجيا والرياضيات بهذه النظرة الساذجة المشحونة بالتكبر والتعالي.
نعم. لكم المايك

طبعاً فردی که می‌خواهد این نظر را در مورد نوشته‌های سومری‌ها داشته باشد که این نوشته‌ها از ارزش واقعی خالی است و حقیقی نیست و فقط تخيلات و اوهامی است، این شأن و نظر اوست ! ولی ما نمی‌توانیم قبول کنیم که مردمی که به انسان‌ها، نوشتن و مبادی تمدن و تکنولوژی و ریاضیات آموختند، نگاه ساده و پر از تکبر و برتری‌طلبی بنماییم. بله، مایک برای شما.

د.عبدالرزاق الديرابي :
نعم جزاكم الله خير الجزاء.

حقیقة بخصوص فکرة إله الثغرات کنا ننقض حجتهم في هذا الخصوص وربما واضح بالنسبة للجميع بأنها أصبحت لازمة يرددونها دائماً ..

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بله، خداوند به شما برترین پاداش را بدهد.

در حقیقت ما در مورد تفکر خداوند کمبودها، دلیشان را در این مورد رد می‌کنیم

و چه بسا این مسئله برای همه روشن است که مطلب لازمی است که آن را تکرار می‌کنند...

سؤال الرابع:

بقدر ما يحاول كتاب "وهم الإلحاد" تقويض التوظيف الايديولوجي الخاطئ للنظرية العلمية

بقدر ما يهتم بإثبات النظرية العلمية نفسها،

ولعل عنوان الكتاب الذي يتألف من جزئين نقضي هو وهم الالحاد وإثباتي هو آيات الربوبية في الكون يشير الى ذلك.

سوال چهارم بنده این است:

کتاب توهم الالحاد، توضیح ایدئولوژی اشتباه نظریه علمی را محاکمه می‌کند،

به اندازه‌ای که به اثبات خود نظریه علمی می‌پردازند.

شاید عنوان کتاب که از دو بخش تشکیل شده است - توهم الالحاد و اثبات نشانه‌های پروردگار در جهان - به این مسئله اشاره دارد.

السؤال هل كان الاهتمام بتقديم إثباتات النظرية العلمية، نظرية التطور خاصة،

سببه الرفض الذي تواجهه خاصة في العالم الاسلامي
أم أن هناك أسباباً أخرى،
خاصة أن تفسير بعض الآيات الواردة في الكتاب يصبح واضحاً جداً على
ضوء مقولات النظرية العلمية
وهنا أيضاً أريد أن أتفرع بخصوص الآيات المشار إليها
فأقول : هناك من المتصيدين من يحاول انتقاد الكتاب - كتاب وهم الإلحاد -
بدعوى أن هذه التفاسير لا تلزم الملحدین.
فماذا تجیبونه؟
اترك لكم المايك سيدنا تفضلوا

سوال این است: آیا اهتمام ورزیدن به آغاز کتاب، نسبت به اثبات نظریه
علمی
-خصوصاً تکامل-

می تواند دلیلش رد نمودن (این نظریه) توسط جهان اسلامی بالخصوص
باشد

یا دلایل دیگری وجود دارد؟
مخصوصاً اینکه تفسیر برخی از آیاتی که در کتاب آمده است، واقعاً در
مورد نظریه علمی روشن است.
اینجا می‌خواهم در مورد آیات اشاره شده به تکامل بحثی مطرح شود.
بنده می‌گویم: برخی از افرادی که از آب (گل‌آلود ماهی) می‌گیرند، از کتاب
توهم‌الاحاد انتقاد می‌کنند.
به این خاطر که این تفاسیر ملحدین را ملزم نمی‌کند.
پاسخ شما چیست؟

آقای ما، مایک را در اختیار شما قرار می‌دهم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع :
حیاکم الله.

بالنسبة لنظرية التطور،
هناك من لا يزال يرفضها لأسباب دينية،
فقط لأسباب دينية لا غير،
في كل العالم وليس في العالم الإسلامي والعربي فقط.

سيد احمد الحسن ع:
درود خداوند بر شما.
در مورد نظریه تکامل،
در آنجا افرادی هستند که به خاطر علل دینی، آن را رد می‌کنند.
فقط به خاطر علل دینی نه غیر آن.
در همه جهان و نه فقط در جهان اسلامی و جهان عربی.

وقد ذكرت بعض أدلة التطور في الكتاب
لأنني اعتقد أن الناس، كل الناس،
تستحق أن تعرف الحقيقة كما هي،
ومن لازالوا يرفضون التطور فهم مخطئون
وعليهم مراجعة أنفسهم وزيادة اطلاعهم
لأن التطور الآن أصبح حقيقة علمية لا غبار على صحتها
خصوصا بعد ظهور علم الجينات وتطوره،

بنده برخی از دلایل تکامل را در کتاب ذکر کردم؛
چون بنده اعتقاد دارم مردم -همه‌ی مردم-
استحقاق این را دارند که حقیقت را همان‌گونه که هست، بدانند.
و آنهایی که تکامل را رد می‌کنند، اشتباه می‌کنند
و باید به خودشان مراجعه کنند و آگاهی خود را افزایش بدهند؛
به این خاطر که اکنون تکامل حقیقتی علمی شده است که هیچ غباری بر
صحت آن نیست.

مخصوصاً بعد از ظهور علم ژنتیک و پیشرفت آن.

فالأدلة الجينية على صحة التطور واضحة وجلية وهي بمثابة صور أو تسجيلات فيديو تثبت أن السلف المشترك، تثبت أن السلف مشترك بين الإنسان وبقية الكائنات الحية سواء القردة العليا التي يصنف الإنسان على أنه منها أم غيرها من الحيوانات والنباتات، والأدلة بازدياد مستمر.

دلایل ژنی بر صحت تکامل، روشن و واضح است و به شکل تصاویر یا فایل‌های ویدیویی است که ثابت می‌کند: نسل گذشته مشترک است.

و ثابت می‌کند که نسل گذشته بین انسان وبقیه موجوداتِ زنده مشترک است.

چه میمون‌های رده بالا که انسان بخشی از آنان است یا دیگر جانداران از حیوانات و گیاهان. دلایل در حال افزایش مستمر هستند.

والجينات كما تعلمون هي خريطة تنفيذ جسم الكائن الحي، يعني جينات الكائن الحي تحمل صورة مطابقة له داخليا وخارجيا مائة بالمائة وبالتالي الأدلة الجينية هي بمثابة صور وفيديويات،

همان‌طور که می‌دانید، ژن‌ها نقشه‌ای برای عملیات ساخت و ساز جسم موجود زنده هستند.

یعنی ژن‌های موجود زنده، صد درصد شکلی مطابق با آن در درون و بیرون آن دارد.

در نتیجه ادله ژنتیک مانند تصاویر و ویدیوهایی می‌باشد.

وكمثال توضيحي من الأدلة الجينية قد ذكرت في كتاب "وهم الإلحاد"
الريتافيرس بمثابة صور للسلف المشترك
- يعني كتقريب،

كأن لدينا صور سلف الانسان قبل ستة ملايين سنة
وصور سلف الشمبانزي والبونوبو قبل ستة ملايين سنة أيضا
وعندما طابقنا الصور وجدنا أن هذا الشخص نفسه هو
جد وسلف الإنسان وجد وسلف الشمبانزي والبونوبو-.

به عنوان مثال توضيح ادله ژنتيك؛ در كتاب توهم الالحاد،
رتاويروس را به عنوان تصوير نسل گذشته مشترك انسان ذكر نمودم.
يعنى براى نزديك (به ذهن) شدن.

ما تصاویر نسل گذشته انسان، قبل از ۶ میلیون سال را داشتیم
و همچنین تصاویر نسل گذشته شامپانزه و بونوبو قبل از ۶ میلیون سال.
و زمانی که تصاویر را با یکدیگر مطابقت کردیم، یافتیم که این فرد،
جد و نسل گذشته انسان و جد شامپانزه و بونوبو است.

أحبتني لم يعد هناك مجال لإنكار السلف المشترك والتطور عموما،
فما وصلت له الجامعات ومراكز البحوث، ما وصلنا له اليوم في إثبات نظرية
التطور وصحتها

هو تماما ما تم الوصول إليه عندما صعد رواد الفضاء
وقاموا بالتقاط صور للأرض وهي تدور في الفضاء حول نفسها وحول
الشمس

كي يحسم ملف جدل بعض علماء الدين في حينها حول مسألة دوران الأرض
حول الشمس،

دوستانم فرصتی برای انکار نسل گذشته مشترک و (انکار) تکامل - به صورت عمومی - باقی نمانده است. آنچه دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقات در اثبات نظریه تکامل و صحت آن - به آن - رسیده‌اند، دقیقاً مانند مسئله‌ای است که سفینه‌های فضایی به آن دست پیدا کرده‌اند و از زمین تصاویری گرفتند که در فضاء دور خودش و دور خورشید می‌چرخد. تا نظرات جدلی برخی از علمای دین را در این زمان در مورد مسئله دوران زمین دور خورشید از بین ببرد.

ومع هذا فقد اصرر وعاند بعض الجهلة،
فالامر لم يحسم لدى علماء الوهابية
رغم تلك الصور وبقوا يعتقدون بأن الشمس هي التي تدور حول الأرض
وأنتم تضحكون منهم ومن سفاهتهم !

با این حال، برخی از نادان‌ها اصرار بر لجاجت می‌کنند.
این مسئله نزد وهابی‌ها قطعی نشده است.
به‌رغم اینکه این تصاویر گرفته شده است و آنان هنوز اعتقاد دارند که
خورشید است که دور زمین می‌گردد
و شما به آنان و سفاهت آنان می‌خندید!

فابن عثيمين مثلاً قال الشمس تدور على الأرض
وأن اختلاف الليل والنهار ليس بسبب دوران الأرض
ولكنه بسبب دوران الشمس حول الأرض،
وابن باز قال هذا أيضا.

مثلاً ابن عثيمين می‌گوید: خورشید، دور زمین می‌چرخد
و اختلاف شب و روز به خاطر چرخیدن زمین نیست
و به خاطر چرخیدن خورشید دور زمین می‌باشد.
پن باز نیز این‌گونه می‌گوید.

الآن من يعتقد أن التطور غير صحيح حاله ليس بأحسن من حال علماء
الوهابية السلفية
الذين يعتقدون أن الشمس تدور حول الأرض
رغم الصور التي التقطت من الفضاء للأرض وهي تدور حول الشمس !.

الان حالت هر فردی که اعتقاد دارد تکامل صحیح نیست، بهتر از حالت
علمای وهابی سلفی نیست؛
افرادی که معتقد هستند که خورشید دور زمین می‌چرخد.
به‌رغم اینکه تصاویری در فضا از زمین گرفته شده است که زمین دور
خورشید می‌چرخد !

أنا ارجو من الذي يتصورون أن التطور غير صحيح مراجعة أنفسهم
والإطلاع أكثر وقراءة الأدلة العلمية،
وليس عيباً أن تصحح أفكارك وعقائديك إن كنت على خطأ
لكن العيب والعار أن تبقى ترتع في الجهل والعناد
وترفض العلم والمعرفة.

من از افرادی که تصور می‌کنند تکامل صحیح نیست، امیدوارم که به
خودشان مراجعه کنند
و بیشتر آگاه شوند و ادله علمی را مطالعه کنند.
عیب نیست که اگر در اشتباه هستید، افکار و عقایدتان را تصحیح کنید؛

بلکه عیب و عار این است که در نادانی و لجاجت باقی بمانید
و علم و شناخت را رد نمایید.

أحبتي مسألة التطور مسألة حتمية،
طالما هناك تمايز بين الأفراد تفرضه جيناتهم
وطالما هناك تكاثر وطالما هناك طبيعة لها قوانين صارمة لا تسمح للأجسام او
للأفراد
الذين لا يتلاءمون معها بالتكاثر والازدهار وتمير جيناتهم للأجيال اللاحقة،
وهذه الأمور الثلاثة لم تخل منها الحياة على الأرض يوماً لا في الماضي ولا
في الحاضر.

دوستانم، مسئله تکامل، مسئله حتمی است.
تا وقتی که به خاطر ژنهای افراد، بین آنان تمایز است.
و تا وقتی که بسیار شدن و تا وقتی که در آنجا طبیعتی دارای قوانین قطعی
است و اجازه به اجسام یا افرادی
که با او مناسب نیستند، اجازه ازدیاد و شکوفا شدن و منتقل شدن ژنها
به نسلهای بعد را نمی دهد.
هیچ روزی زندگی بر روی زمین از این مسائل سه گانه - نه در گذشته و نه در
حال - خالی نبوده است.

فالتطور مسألة حتمية حدثت في الماضي
وهي تحدث اليوم أيضا،
ومن لا يرغبون بالبحث فيكفيهم أن كل الجامعات ومراكز البحوث العريقة
والتي لها تصنيف علمي عالي ومحترم حول العالم
يعتبرون التطور المفسر الوحيد للحياة وتنوعها على الأرض.

تکامل مسئله حتمی است که در گذشته اتفاق افتاده است و امروز نیز اتفاق می‌افتد. فردی که رغبتی به جستجو ندارد، برای درک این مسئله کافی است که بداند همه دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقات ریشه‌دار... که کتاب‌های علمی عالی و مورد احترامی پیرامون جهان نگاشته‌اند، تکامل را تفسیرکننده یگانه‌ای برای زیست و تقسیم به انواع مختلفی در زمین می‌دانند.

اما الآيات، أنت لم تذكر الآيات، ربما تقصد قوله تعالى في سورة نوح
(وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا *
أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا *
وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا *
وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا)
نوح: 14 - 17

اما در مورد آیات، شما آیات را ذکر نکردی چه بسا منظورت سخن خداوند متعال در سوره نوح است:
"و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است *
مگر ملاحظه کرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ *
و ماه را در میان آنها روشنایی بخش گردانید و خورشید را (چون) چراغی قرار داد *
و خدا (ست که) شما را (مانند) گیاهی از زمین رویانید *"
(نوح ۱۴-۱۷)

والآيات التي ذكرتها في كتاب "وهم الإلحاد" بهذا الخصوص،

وهذه الآيات واضحة في دلالتها على التطور
فهي تتكلم عن الخلق
وتقول أنه لم يأت دفعة واحدة بل مر بأطوار.

آیاتی که در کتاب وهم الاحاد در این مورد ذکر نمودم،
در این خصوص است و دلالت این آیات بر تکامل روشن است.
آیات در مورد آفرینش سخن می‌گوید
و می‌گوید: یکباره نیامده است، بلکه مراحل را طی کرده است.

فالكلام واضح في الآية (قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا)،
أيضا قوله تعالى (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا)،
طبعا الكلام عن خلق الإنسان،
واضح أن الآية تقول
أنتم عبارة عن بذرة بذرت في هذه الأرض
ونبتت وأنتجت
وهذه البذرة ممكن أن نقول أنها الجينات او الخريطة الجينية التي تطورت
حتى أصبحت تنتج اجسامنا عندما تنفذ في هذه الأرض.

سخن در آیه : "شما را مرحله به مرحله خلق کرده است" روشن است.
همچنین این سخن خداوند متعال: "و خدا(ست که) شما را(مانند) گیاهی
از زمین رویانید"
طبعا سخن در مورد آفرینش انسان است.
روشن است که آیه می‌گوید:
شما عبارت از دانه‌ای هستید که در این زمین کاشته شدید
و رشد یافت و ثمر داد
و می‌توانیم بگوییم که منظور از دانه، ژن‌ها یا نقشه ژنی است که تکامل
یافته است؛

تاجایی که وقتی در زمین وارد می‌شود، جسم ما را به‌عنوان ثمر، نتیجه می‌دهد.

هذه الآيات تكاد تكون واضحة الدلالة على المعاني التي طرحتها،
این آیات، بسیار بر معانی که مطرح کردم، به‌صورت روشن دلالت دارد.

وَأَعْتَقِدْ هُنَاكَ أَنَسَ عَقْلَاءَ مَنْصُفِينَ يَسْتَطِيعُونَ الْإِنْتِفَاعَ مِنْهَا
لمعرفة احقية القرآن وأحقية الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)،
أما كون الملحدين أو غيرهم لا يقبلون أو يرفضون هذا التفسير لهذه الكلمات
الواضحة
- على الأقل بالنسبة لي ولكل عاقل لا (يجيد) العناد -
فهذا أمر يخصهم، ولست أُلزِمهم القبول أو أُلزِمهم قبول المعنى الذي
طرحته

و فکر می‌کنم مردم عاقل و منصفی وجود دارند که از آن منفعت ببرند؛
برای شناخت حقانیت قرآن و حقانیت محمد رسول‌الله (صلى الله عليه وآله).
اما اینکه ملحدين يا غيرشان اين تفسير از اين كلمات روشن را قبول
نمی‌کنند و یا رد می‌کنند،
حداقل در مورد بنده و هر عاقلی که لجاجت نمی‌کند،
این مسئله‌ای است که مربوط به آنان است و من آنان را مجبور به قبول کردن
یا قبول معنایی که من مطرح کردم نمی‌کنم.

وأنا في غنى عن هذا !
يعني إذا كان القصد إثبات وجود الإله
فقد بينت وطرحت أدلة واضحة وجلية لإثبات وجود الإله

ومنها دليل أن التطور هادف
وهو دليل جلي وواضح،
فلا داعي للذهاب يمينا وشمالا
فليردوا الدليل إن كان لديهم رد !
نعم . لكم المايك

بنده از اين، بی نیاز هستم.
منظور اينکه اگر هدف، اثبات وجود خداوند است،
من ادله روشن و واضح برای اثبات وجود خداوند بيان و مطرح کردم.
یکی از آن، اين دليل است که تکامل هدفمند است
واين، دليل روشن و واضحی است.
در نتیجه انگیزه‌ای نیست که به اين سمت و آن سمت بروند.
بايد دليل را رد کنند، البته اگر پاسخی دارند.
بله، مايک برای شما.

سوال پنجم:

د.عبدالرزاق الديرابي :
نعم، جزاكم الله خيرا سيدنا.
سؤال آخر أيضا،
من التحديات التي تواجه نظرية التطور، بحسب البعض،
ما يسمى بلغز الأحافير الكامبرية أو العصر الكامبري
الذي يمثل لحظة انفجار قياسا بما سبقه؛

د.عبد الرزاق الديرابي:
آرى ، خداوند به شما پاداش نيكو عطا كند ،

باز پرسش دیگری دارم ،
از سوی برخی افراد از جمله چالش‌هایی که تکامل دچار آن است
معمای فسیل‌های کامبری یا دوره کامبرین است
که نسبت با آنچه پیش از آن بوده یک انفجار را نشان می‌دهد .

فالحیوانات فیه یظهر کما لو أنها لم تتطور عن سلف سابق
ای أننا امام ما یشبه ظهور مفاجئ لحيوانات معقدة
لم نکتشف أسلافا لها.

به‌صورتی که حیواناتی در این دوره پدید آمدند که گویی از حیوان دیگری
تکامل نیافته‌اند
گویی که ما نظاره‌گر چیزی شبیه به‌وجود آمدن یکباره جانداران پیچیده‌ای
هستیم
که نیاکان آنها را کشف نکرده‌ایم .

إذن هناك أسئلة لم تجب عنها نظرية التطور
وهناك نقص في السجل الأحفوري
قد يجعلنا غير مطمئنين لما تقوله النظرية،
وأنا هنا أعبّر عن وجهة نظر من يقولون أن هذا الأمر يمثل معضلة.
إذن اسمع منكم الجواب سيدنا، تفضلوا.

در این حالت پرسش‌هایی وجود دارند که نظریه تکامل به آنها پاسخ نداده
است .

همچنین در مدارک مربوط به فسیل‌ها کم و کاستی وجود دارد
و این باعث می‌شود که نسبت به آنچه نظریه تکامل مطرح می‌سازد
نامطمئن شویم.
بنده دیدگاه افرادی را نقل کردم که نسبت به آنان این یک نقص است.

اکنون پاسخ شما را می‌شنویم بفرمائید آقای ما.

الإمام أحمد الحسن ع :

يا الله. حياكم الله.

أبدا لا تحدي ولا شيء!

ومعظم من يطرحون اشكال العصر الكامبري لإبطال التطور هم أصلا لا يعرفون شيء عن التطور وكيف يحدث وسرعته وبطأه وآلياته .. الخ.

سيد احمد الحسن ع :

خدا خیرتان دهد.

به هیچ وجه این امر یک چالش نیست،

اکثر افرادی که قضیه انفجار دوره کامبرین را مطرح می‌سازند، در مورد

فرگشت هیچ اطلاعاتی ندارند

و نمی‌دانند که تکامل چگونه رخ می‌دهد و شتاب گرفتن و کندی و ابزارهای

آن چگونه پیش می‌آید .

بالنسبة للعصر الكامبري هو عصر جيولوجي

سبق ظهور الحيوانات البرية .. نعم،

ما قلته أن العصر الكامبري هو عصر جيولوجي

وقد امتد فترة عشرات ملايين السنين،

وعشرات ملايين السنين هي أكثر من كافية لتتقرض آلاف الأنواع

وتتملئ الكرة الأرضية بالآلاف الأنواع الأخرى؛

هذا هو ما حصل في الكامبري،

فالأمر أن هناك حياة سبقت الانفجار الكامبري

وكائنات الكامبري تطورت منها.

در مورد دوره کامبرین باید گفت که این دوره یکی از دوره‌های زمین‌شناسی است

که پیش از ظهور جانداران بر روی خشکی رخ داده است... بله . آنچه گفتم این است که دوره کامبرین عصری به درازای ده‌ها میلیون سال است . ده‌ها میلیون سال ، برای انقراض هزاران نوع و پر شدن کره زمین از انواع جدید کفایت می‌کند، این اتفاقی است که در کامبرین رخ داد . حقیقت این است که پیش از وقوع انفجار کامبرین حیات وجود داشته و جانداران دوره کامبرین از موجودات پیش از خود تکامل یافته بودند .

نعم صحیح أن هناك متحجرات كثيرة
وصلتنا تكشف تعقيد وتنوع احيائي في الانفجار الكامبري
حصل بسرعة ملحوظة جدا مقارنة بما سبقه
من خمول في التنوع والتعقيد الحيواني.

درست است که تعداد زیادی فسیل وجود دارد و به ما رسیده که نشان‌دهنده تنوع و پیچیدگی در جانداران دوره انفجار کامبرین هست که به دلیل شتاب قابل ملاحظه تکامل نسبت به دوره کُند پیش از آن از نظر تنوع و پیچیدگی در جانداران رخ داده است،

ولكن هناك نظريات وضعت في علم الأحياء التطوري
لتفسير السرعة في تاريخ التطور عموما
وليس فقط الانفجار الكامبري،

وقد ناقشت هذا الأمر في كتاب "وهم الإلحاد" تحت عنوان "الخريطة الجينية وقانونية عملها"

وكذلك في موضوع "عدم ثبات سرعة التطور"

وقد بينت أن الانتخاب الطبيعي لوحده غير كافي لتفسير هذا التغير في سرعة التطور.

ولهذا ناقشت قانونية الخريطة الجينية

ويمكنكم مراجعة التفصيل في كتاب "وهم الإلحاد".

لكن در دانش زیست‌شناسی تکاملی نظریاتی وجود دارند

که شتاب گرفتن در تاریخ تکامل را به‌شکلی عام بررسی می‌کنند ،

نه فقط در دوره انفجار کامبرین.

این موضوع را در کتاب "توهم الحاد" تحت عنوان "نقشه ژنی و قانون عمل

آن" ،

و همچنین در موضوع "ثابت نبودن شتاب تکامل" مورد بحث قرار دادم

و نشان دادم که انتخاب طبیعی به‌تنهایی برای این تغییر شتاب در تکامل

کافی نیست .

به این دلیل قانونمند بودن نقشه ژنی را مورد بحث قرار دادم.

برای خواندن مطلب به شکل مفصل به کتاب توهم الحاد مراجعه کنید.

فعموما سرعة التطور غير ثابتة

والمسألة غير مقتصرة على الكامبري

بل هناك مراحل كان فيها التطور سريعا

وهناك مراحل كان فيها التطور بطيئا ،

در هر حال شتاب تکامل غير ثابت است

و تنها به دوره کامبرین مربوط نمی‌شود

بلکه دوره‌هایی بوده که آهنگ تکامل شتاب داشته

و دوره‌هایی نیز وجود داشته که تکامل کند بوده.

وأيضا هذا التغير في سرعة التطور يمكن أن يفسر النقص في السجل الجيولوجي بالنسبة لعلماء التطور، السجل الأحفوري، لأن حركة التطور بسرعة عالية بمقاييس التطور يجعل مسألة الحصول على متحجرات انتقالية صعبة والسبب هو قصر الفترة الزمنية التي عاشت ووجدت فيها الكائنات الانتقالية بالمقياس الجيولوجي.

همچنین کاهش آهنگ تکامل می‌تواند از نظر زیست‌شناسان تکاملی ، تفسیری برای نقص‌های موجود در شواهد زمین‌شناسی یا نمونه‌های فسیلی باشد.

چراکه فزونی یافتن شتاب تکامل با مقیاس‌های تکامل، مسئله یافتن فسیل‌های انتقالی جانداران را ، به دلیل کوتاه بودن دوره زندگی و وجود این جانداران البته با مقیاس‌های زمین‌شناسی را ، بسیار مشکل می‌سازد.

وطبعا هذا الموضوع مرتبط بموضوع آخر طرحته في كتاب "وهم الإلحاد" وهو توفر الخريطة الجينية على قانون داخلي، فالأمر يعطينا دلالة واضحة على قانونية الخريطة الجينية لأن تغير السرعة في التطور أكيد أنه محكوم بقدر كبير بالطرز الجيني،

البتة این امر با موضوع دیگری که آن را نیز در کتاب "توهم الحاد" مطرح کرده‌ام مرتبط است

و آن موضوع قانون‌مند بودن نقشه ژنی از نظر داخلی است. این قضیه به ما دلیل روشنی بر قانون‌مند بودن نقشه ژنی می‌دهد

چرا که تغییر شتاب تکامل قطعاً وابسته به تعداد بی‌شماری جهش ژنی است

وبالتالي فيما أن التطور متغير السرعة
فإذن سرعة الطفر حتما متغيرة خلال مسير التطور،
وهي متسارعة وسريعة في فترات معينة
- أقصد الفترات الانتقالية بين الأنواع بالذات أو فترات التنويع - ،

و در نهایت از آنجا که تکامل دارای سرعت متغیری است
پس هنگام تکامل سرعت جهش‌های ژنی نیز متغیر است.
در دوره‌های معینی این سرعت بسیار شدید است ،
منظورم این است که دقیقاً در دوره‌های انتقالی میان انواع یا دوره‌های تنوع
است.

وهذا يضع علامة استفهام كبيرة
وبالنسبة لي فقد طرحت تعليلا منطقيا لها
وهو أن الكروموسومات يحكمها قانون يحدد سرعة طفرها
وبمعنى أكثر وضوح أن الخريطة الجينية مقننة،

این امر علامت سوال بزرگی باقی می‌گذارد
اما بنده ایده‌ای منطقی را برای آن ارائه دادم
و آن این است که کروموزوم‌ها دارای قانونی هستند که شتاب جهش آنها را
کنترل می‌کند
برای توضیح بیشتر می‌توان گفت: نقشه ژنی قانون‌مند است .

ولهذا السبب فهي تنتج طفرا كثيرا جدا وباتجاه معين في فترة زمنية معينة
بحيث تضغط على مسير التطور فيها

وتجعله يتسارع ومن ثم يسير بسرعة عالية
حتى يصل إلى هدف محدد في فترة زمنية معينة من التطور،
ويمكن أن نقول نوع أو أنواع جديدة

به این دلیل است که در دوره‌ای جهش‌های بیشتری را به‌سوی هدف معینی
ایجاد می‌کند
به گونه‌ای که بر مسیر کلی تکامل فشار می‌آورد
و باعث شتاب گرفتن آن می‌شود تا آنجا که
در مدتی معین برای رسیدن به هدفی معین تکامل بیشتر و بیشتر شتاب
می‌گیرد،
که آنها را می‌توان نوع یا انواع جدید نامید .

ثم تعود سرعة الطفر إلى السكون أو السرعة البطيئة جدا
ويعود معها التطور لأنه يعتمد عليها فبدون طفر جيني لا يوجد تطور.
ولعل المثال المتطرف هنا ليس العصر الكامبري أو الانفجار الكامبري
بل ربما هو تطور دماغ الإنسان في ملايين السنين الأخيرة؛

سپس سرعت جهش کاهش یافته و به سکون یا سرعت بسیار پایین باز
می‌گردد
که در این صورت همراه آن تکامل نیز شتاب کمتری خواهد یافت .
چرا که تکامل متکی بر جهش است و بدون جهش ژنی تکاملی وجود نخواهد
داشت.
در اینجا نمونه افراطی این امر دوره کامبرین یا انفجار کامبرین نیست ،
بلکه تکامل مغز انسان در چند میلیون سال اخیر نمونه این قضیه است.

والتعليل المنطقي لزيادة سرعة الطفر باتجاه زيادة حجم الدماغ عند الإنسان
أو الهومو في ملايين السنين القليلة الأخيرة

هو أن الطفر مقنن وهادف
ومعتمد على قانون داخلي للخريطة الجينية
وليس عشوائياً تماماً أو معتمد على أسباب عشوائية فقط
كالخطأ في النسخ الجيني والقصف الإشعاعي الكوني.

استدلال منطقی در مورد افزایش جهش‌ها به‌سوی افزایش حجم مغز انسان
یا هومو طی چند میلیون سال اخیر این‌گونه است که جهش ژنتیکی ،
قانون‌مند و هدفمند است
که بر مبنای قانون داخلی نقشه ژنتیکی عمل می‌کند
و به هیچ‌وجه تصادفی و مبتنی بر دلایل تصادفی
مانند خطا در همانندسازی ژنی و پرتوافکنی کیهانی نیست.

طبعاً من یرغب بالإطلاع على التفصیل بخصوص سرعة التطور
وآراء علماء التطور
وما طرحته في كتاب "وهم الإلحاد" حول الموضوع
فسيجد عند الرجوع للكتاب تفصیل وشرح أوسع إن شاء الله.
لكم المايك.

بالطبع هر کس مایل باشد که مطالب مفصل‌تری در مورد شتاب تکامل
و دیدگاه‌های دانشمندان تکامل
و آنچه در کتاب "توهم الحاد" در این مورد گفته‌ام را بفهمد
می‌تواند به آنجا رجوع نماید و در کتاب با تفصیل بیشتر این مطلب را
خواهد یافت.
مایک تقدیم به شما

سوال ششم :

با موضوع سوگیری های تکامل

د. عبدالرزاق الديرابي :

جزاكم الله خير الجزاء.

سؤالي الآخر،

هناك من يقول بأن الأدلة والإثباتات التي قدمها التطوريون يمكن أن نستنتج منها

وجود تطور صغروي

أي تطور بعض الأجزاء أو الأعضاء أو تكيفها

لتلائم (واقع) بيئي معين،

ولكننا - والقول لهم - لا نستطيع أن نستدل منها على وجود تطور كبروي أو

انتواع خاصة

ونحن لا نشاهد هكذا تطور.

بماذا تجيبون هذا القول سيدنا، تفضلوا.

د. عبدالرزاق الديرابي :

خداوند پاداش نیکو به شما ارزانی بدارد .

سوال بعدی این است،

افرادی وجود دارند که معتقدند که دلایل و اثبات هایی که تکامل گرایان ارائه

می کنند نشان می دهد که

تکامل کوچک وجود دارد

یعنی این که در اجزاء و اعضا ، تکامل پیش آمده است

تا به بهینه تر شدن تناسب با محیط معینی بیانجامد .

ولی نمی توان از این دلایل برای تکامل گسترده تر و به ویژه تنوع استدلال

کنیم

در حالی که ما شاهد این نوع تکامل هستیم.

جناب عالی در این مورد چه پاسخی می دهید ؟ بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع :
يا الله.

هذا الكلام غير صحيح
فالأدلة كلها تبين حدوث التطور وحدوث الانتواع؛
وكمثال الأدلة الجينية فهي أدلة تربط بين أنواع مختلفة
فكيف يقول شخص أن الأدلة على التطور ليست بصدد اثبات حدوث الانتواع،
يعني كلام بلا معنى !
هي أدلة التطور هي أدلة الانتواع.

سيد احمد الحسن ع:

يا الله ،

اين سخن كاملاً نادرست است
چرا كه همهء دلائل نشان دهندهء وقوع تكامل و ايجاد انواع است.
به عنوان نمونه دلائل ژنتيكي نشان دهندهء رابطه ميان انواع مختلف است ،
پس چگونه فردى مىتواند بگويد: دلائل تكامل در صدد ثابت كردن ايجاد
انواع نيست.
اين سخنى بدون هيچ معنا است.
دلائل تكامل همان دلائل وجود انواع است

الانتواع أو التنوع هو تحصيل حاصل لحدوث التطور داخل حدود النوع
الواحد،

المسألة مجرد مسألة وقت فقط.

نحن لدينا طفر جيني

وفيما إذا أضفنا له التكاثر والانتخاب الطبيعي

فالنتيجة أنه سيؤدي إلى التمايز بين الأفراد

لأنه يؤدي إلى ظهور صفات جديدة مميزة للكائن الحي
مثل اختلاف في الحجم والطول والعرض والشكل
ووجود الشعر في مكان واختفاؤه من مكان آخر
والأنياب والمخالب .. الخ؛

وجود انواع كه حاصل و نتیجه وقوع تكامل در چارچوب يك گونه است.
در این جا فقط مسئله وقت مطرح است.
از آن جا كه ما جهش ژنی داریم
اگر به آن تولید مثل و انتخاب طبیعی را بیفزاییم ،
در نتیجه منجر به تمایز بین افراد گونه می شود
چرا كه باعث بروز ویژگی‌هایی خاص در جاندار می شود
مانند اختلاف در حجم و طول و عرض و شكل
و وجود مو در قسمتی و محو شدن آن از منطقه‌ای دیگر
و دندان‌های نیش و چنگال‌ها و .. می شود.

ومع مرور الوقت تترسخ وتكبر هذه الاختلافات كنتيجة حتمية لتراكمها
ومنطقيا
وحتى بدون اللجوء إلى أي أدلة أخرى
فانه مع مرور فترة زمنية كافية لتراكم الصفات والميزات الجديدة
سيظهر لدينا نوع جديد.

با گذر زمان و شدت یافتن این تفاوت‌ها به‌عنوان يك نتیجه حتمی و منطقی
در اثر انباشتگی ،
بدون نیاز به دیگر دلایل ،
با گذشتن دوره‌ی زمانی کافی برای تراکم صفات و ویژگی‌ها ،
نوع جدید ظهور پیدا خواهد کرد.

فمسألة كون التطور بحدود نفس النوع أو خارج حدود النوع هي مسألة وقت،
يعني فقط توفر الوقت الكافي لتراكم الاختلافات
حتى يصنف الكائن الحي في علم الأحياء على أنه نوع جديد.
وحقيقة أنا بينت في كتاب "وهم الإلحاد" أن من يطرح
أن التطور يتوقف بحدود النوع الواحد أو الفصيلة الواحدة
هو المطالب بتقديم الدليل.

مسئله وجود تكامل درون يك گونه يا خارج از آن فقط مسئله وقت است.
يعنى در دانش زیست‌شناسی، وجود زمان کافی برای انباشتگی تفاوتها
باعث می‌شود که جاندار را به‌عنوان نوعی جدید رده‌بندی نمایند.
بنده هم در کتاب "توهم الحاد" بیان کردم که هر کس این ایده را مطرح کند
که
تکامل درون یک نوع معین یا یک گونه مشخص متوقف می‌شود
باید برای این مدعای خود دلیل ارائه دهد.

فمن يقبل أن هناك إعادة تشكيل وهيكله للكائن الحي مستمرة تبعا لمحيطه،
بحيث أن هذه الهيكله وإعادة التشكيل مسؤولة عن تمايز الدب القطبي ودب
الشمس
مع الاختلاف الفاحش بينهما شكلا وحجما ووزنا ولونا وفي نوع الغداء
والأيض،
ولكنه يرفض أن تصل إعادة التشكيل والهيكله إلى حد التمايز الذي يجعلهما
فصيلتين مختلفتين مثلا،

کیست که بپذیرد که به شکل مستمر جاندار دچار نوسازی و تشکیل مجدد
هماهنگ با محیط است.

به گونه‌ای که این تشکیل و نوسازی مسئول تفاوت میان خرس قطبی از خرس قهوه‌ای با وجود اختلاف فاحش میان آنان ، در شکل ، حجم ، وزن ، رنگ ، نوع غذا و سوخت و ساز، است. این در حالی است که نمی‌پذیرد که این نوسازی و تشکیل مجدد تا حدی برسد که باعث ایجاد دو گونه مختلف گردد.

فهكذا شخص يحتاج أن يقدم دليل على فرضه العبثي هذا لأن التنوع أو الانتواع والتصنيف هو تحصيل حاصل لتراكم إعادة التشكيل والهيكلية في الطبيعة، فهي عملية تعتمد على الطفر الجيني والطفر الجيني في الطبيعة قابل لتشكيل الأنواع والأجناس والفصائل نظريا عندما يتوفر له الوقت الكافي. نعم، لكم المايك.

شخصی مانند این باید برای فرضیه واهی خود استدلال ارائه کند . چرا که وجود انواع و رده بندی حاصل انباشتگی و نوسازی و تجدید ساختار در طبیعت است ، و عملیاتی است که بر مبنای جهش ژنتیکی صورت می پذیرد و از نظر تئوری جهش در طبیعت، هنگام وجود زمان کافی قادر است که انواع و گونه ها و رده ها را ایجاد کند. مایک تقدیم شما

سوال هفتم :
با موضوع جهش فرهنگی سومریان

د.عبدالرزاق الديراوي :

يمكن تصوير واحدة من مجادلات كتاب "وهم الإلحاد" من النحو الاتي :
عاش الهوموسابينس سنين طويلة تقدر بعشرات الآلاف بمستوى من الوعي
والحضارة لا يخرج عن حد البدائية
ثم فجأة نقف مع السومريين وأسلافهم أمام ما يشبه المعجزة المعرفية،
الأمر الذي يتعذر تفسيره ما لم نفترض دخول عنصر غير مادي في معادلة
الوعي:
هو عنصر الدين أو الاتصال بالسماء،

دكتور عبد الرزاق الديراوي:

يكي از مسائل مطرح شده در كتاب توهم الحاد را مي توان اين گونه بيان كرد:
هوموساپينس سال هاي فراوان و چيزي در حدود ده ها هزار سال با حالي از
آگاهي و تمدن زندگي مي كرد كه او را از حالت بدويت خارج ننمود،
سپس به يكباره با نگاه به سومريان و گذشتگان آنان خود را برابر چيزي
شبيه معجزه اي از معرفت مي يابيم ،
امري كه تفسير آن بدون قرار دادن عامل غير مادي در معادله شناخت ممكن
نيست .
كه همان عنصر دين و اتصال به آسمان است .

ويقوي هذا أمور منها أن هذه الفترة التاريخية توافق تماما زمن النبوات
ومنها إن المنطقة التي شهدت الطفرة المعرفية هي نفسها المنطقة التي عاش
فيها الأنبياء،

ومنها أخيرا وليس آخرا أن المضمون الديني يشكل واحدا من أهم مضامين
الحضارة السومرية؛

هنا قد يتوجه الاشكال الآتي :

إن هناك مضامين وصلتنا لا تتفق مع أهم المقولات الدينية وهي مقولة التوحيد
وكذلك لم تكن الحضارة السومرية متفردة

فهنالك حضارات موازية كما يذهب بعض المؤرخين في الأقل كالحضارة الهندية والحضارة الصينية والحضارة المصرية،

چیزی که به این دیدگاه صحه می‌گذارد این است که این دوره تاریخی با دروه پیامبران همخوانی دارد و منطقه‌ای که شاهد این جهش در شناخت بوده ، همان منطقه‌ای است که محل سکونت پیامبران است . دست‌آخر هم این که نگرش دینی یکی از مهمترین جوانب زندگی در تمدن سومر بوده ، حال این اشکال پیش می‌آید که ؛ مضامینی به‌دست ما رسیده که با مهم‌ترین گفتارهای دین یعنی توحید همخوانی ندارد و تمدن سومر به‌تنهایی برجای گذارنده این‌گونه مضامین نیست بلکه تمدن‌های موازی با آن همان‌گونه برخی مورخان اعتقاد دارند مانند تمدن هند و تمدن چین و تمدن مصر نیز این‌گونه اند.

ووجود مثل هذه الحضارات إذا تعذر تفسيره بما فسر به المثال السومري فسيكون دالا على أن هناك تدرجا في الوعي وباديات لم تصلنا، والأمر بالنتيجة مفسر ماديا ولا داعي لافتراض تدخل سماوي. إذا لم أكن واهما في بعض أو كل هذا الذي قلته فما قولكم فيه سيدنا تفضلوا.

وجود چنین تمدن‌هایی را اگر با همان نگرش به تمدن سومر بررسی کرد و برای آنها تفسیر آورد ، نشان‌دهنده این است که در سطح شناخت بشری شیئی وجود دارد و همچنین مراحل آغازینی که از آثارشان چیزی به ما نرسیده است.

این امر در نهایت به شکل مادی قابل تفسیر است و دلیلی برای وجود فرضیه دخالت آسمانی وجود ندارد.

اگر در همه یا بخشی از گفتارم دچار توهم نشده باشم .
در این مورد نظر شما را جویا می‌شویم.

الإمام أحمد الحسن ع :

يا الله. حياكم الله.

بالنسبة للتوحيد بمعنى الاعتقاد بلاهوت مطلق واحد يأله له الخلق
لا يمكن الجزم بأن السومريين لا يعتقدون بهذا
بناء على بعض النصوص التي أوردتنا منهم
لأكثر من سبب،

فمثلا ما وصلنا يمكن فهم بعضه بطريقة أخرى
بمعنى أن اللاهوت والربوبية يمكن أن نفهمها بالمعنى الاشتقاقي
الذي بينته في كتاب التوحيد،
وبهذا لا محذور أن تنسب هذه الصفات للمخلوق.

سيد احمد الحسن ع :

در مورد توحید به معنی اعتقاد به لاهوت مطلق یگانه‌ای که مخلوقات به سوی
او تآله می‌کنند

نمی‌توان به شکل قطعی در مورد سومریان گفت که
آنان بنا بر متونی که از آنان به دست ما رسیده ، چنین اعتقادی نداشته‌اند ،
و دلایل فراوانی برای این امر وجود دارد.
ممکن است آنچه به دست ما رسیده یا بخشی از آن را به گونه‌ای دیگر تفسیر
کرد

به این صورت که الهویت و ربوبیت را با معنی اشتقاقی آن تفسیر کنیم
همان‌گونه در کتاب توحید بیان کردم ،
در این صورت در انتساب این ویژگی‌ها به مخلوقات اشکالی نخواهد بود .

أيضاً كل نص وصلنا فأكد أنه كتب في فترة زمنية معينة
ويمكن أن تكون تلك الفترة شهدت انحرافاً عقائدياً،
وهم بهذا يسطرون عقيدتهم هم في تلك الفترة
وليس العقيدة السومرية الأصلية،
وهذا أمرٌ واردٌ جداً في مسيرة الدين عموماً.

مطمئناً هر متن رسیده به دست ما خود در دوره زمان خاصی نوشته شده
است که

این دوره ممکن است شاهد انحراف عقایدی بوده.
در این صورت آنان عقیده خود را در آن برهه به نگارش در آوردند
نه عقیده سومری اصلی را.
و در تاریخ دین بصورت عام این امر محتمل است.

أما الحضارات الأخرى كالحضارة الهندية والصينية والمصرية فهي كلها
متأخرة عن الحضارة السومرية،
وأيضاً سكان تلك الحضارات كلهم منحدرين عن منطقة السومريين الأوائل،
وهذا الأمر ثابت بحسب فحوصات جينية في مشروع الجينوم العالمي،
وقد وضعت خريطة الهجرة الانسانية الأولى في كتاب "وهم الإلحاد"
ويمكنكم الرجوع لها.

اما تمدن‌های دیگر مانند هند و چین و مصر همه این تمدن‌ها نسبت به
تمدن سومری متاخر هستند
و بعد از آن آمده‌اند، همچنین منشأ شهروندان همه این تمدن‌ها از منطقه
محل سکونت سومریان اولیه بوده است،
این امری است که با آزمایشات ژنتیکی پروژه ژنوم جهانی ثابت شده است.
نقشه مهاجرت‌های انسانی اولیه را در کتاب توهم الحاد درج نموده‌ام

می‌توانید به آن مراجعه کنید.

وطبعا الحضارة السومرية كما بينت في كتاب "وهم الإلحاد" هي أقدم مما وصلنا بكثير،
وسبب عدم عثورنا على الحضارة السومرية الأولى هو
أنها كانت معتمدة على القصب،
كما بينت النصوص بخصوص سفينة نوح أو أوتونبشتم أو زيوسودرا
السومري.

همان‌گونه که در کتاب "توهم الحاد" بیان کردم تمدن سومر از آنچه به‌دست
ما رسیده بسیار کهن‌تر است.
اما دلیل این که از آنان چیزی به ما نرسیده این است که
"نی" در تمدن سومر اولیه بسیار پرکاربرد بود.
همان‌گونه که در مورد کشتی نوح یا اوتونبشتم یا زیوسودرای سومری آمده
است .

كما أن هذه الحضارة قد غمرت بالمياه عندما امتلئ الوادي الخصب
الذي كان يعيش فيه السومريون الأوائل وتحول إلى الخليج الحالي.
والسومريون في كتاباتهم التي وصلتنا تكلموا كثيرا عن أسلافهم السومريين
الأوائل
الذين كانوا يقطنون الوادي الخصب أو الخليج الحالي،

این تمدن هنگامی که دشت حاصلخیز از آب پر گردید ،
و دشت به خلیج امروزی تبدیل شد ، زیر آب رفت .
همان‌گونه که در گل‌نوشته‌های رسیده از آنان است ، در مورد نیاکان سومری
خود ،
ساکنان دشت حاصلخیز یا خلیج امروزی بسیار سخن گفته‌اند.

وهم كما في الرقم الطينية يفتخرون بأسلافهم السومريين الأوائل
وبحضارتهم وقيمهم الأخلاقية العليا
وأكد أن كتابات السومريين في رقمهم الطينية
تمثل دليلاً على وجود الحضارة السومرية المفقودة بالطوفان
الذي غمر الوادي الخصب وأنشأ الخليج الحالي.

آنان در گل نوشته ها همانگونه که به اجداد پیشین خود افتخار می کنند
و تمدن و ارزشهای اخلاقی خود را بزرگ می شمردند،
وجود گل نوشته های سومری دلیلی است بر این که
تمدن سومری وجود داشته است که هنگام پر شدن دشت حاصلخیز
و به وجود آمدن خلیج امروزی، این تمدن ناپدید شد.

وفي كتاب "وهم الإلحاد" ناقشت مؤشرات طفرة في الإدراك والفكر
بالنسبة للسومريين مقارنة مع حال الهوموسابينس قبلهم،
فالذي وصلنا من الحضارة السومرية من جهة المعايير الأخلاقية والسلوك
الاجتماعي المنظم
والأدب والإنتاج الصناعي والعلمي
يؤشر حتما طفرة حضارية وثقافية بالنسبة للتاريخ الذي سبقهم
وبالنتيجة نخلص إلى أن هناك طفرة في الفكر والإدراك لدى السومريين.

در کتاب توهم الحاد نشانه‌های جهش فرهنگی در ادراک و تفکر سومریان
نسبت به هوموساپینس‌ها را که پیش از آنان وجود داشته‌اند را مطرح کردم.
آنچه از تمدن سومری از جهت موازین اخلاقی و رفتار اجتماعی هدفمند
و ادبیات و محصولات صنعتی و پیشرفت دانش،
همه نشان دهنده جهشی حتمی در تمدن و فرهنگ، نسبت به تاریخ واقع
پیش از آن است.

در نتیجه به طور خلاصه باید گفت که در تفکر و ادراک نزد سومریان جهش رخ داده است.

وطبعا لا يمكن تحديد متى بدأت علميا بدقة
ولكن يمكننا أن نقول وبثقة أنها بدأت من عند الأسلاف
الذين ذكرهم السومريون
وأنها امتداد لحضارة أولئك الأسلاف المفقودة.

البته نمی‌توان از نظر علمی گفت این فرآیند دقیقاً چه زمان پیش آمده است،
اما ممکن است با اطمینان بگویم از اجدادی
که سومریان آنان را ذکر نمودند آغاز شده است
و امتداد آن تمدن گذشتگان گم شده هستند.

وبالنسبة للنتيجة التي نريد الوصول لها هو
أن هذه الطفرة الحضارية والثقافية تشير إلى
أن هناك شيئاً جديداً دخل في معادلة الهوموسابينس
أدى إلى تغييره جذرياً من كائن بدائي تسيطر عليه أنانية البقاء الجينية
إلى إنسان واعٍ يحاول أن يكون إيثارياً مع الآخرين
وحول رغبته في البقاء إلى رغبة في الخلود في عالم آخر مثالي
وخال من الشر وممتلئ بالخير والأخلاق الطيبة كما نقرأ في ملحمة جلجامش.
لكم المايك.

نتیجه‌ای که می‌خواهیم به آن برسیم این است که
این جهش در فرهنگ و تمدن نشان دهنده این است که
امر جدیدی وارد معادله هوموساپینس شده است
که باعث تغییر بنیادین در آن شد به گونه‌ای که از موجودی ابتدایی که
خودخواهی ژنتیکی بر او چیره بود

به انسانی آگاه و دارای شناخت تبدیل شد که سعی میکند با دیگران با ایثار رفتار کند و میل به بقای او به میل به جاودانگی در عالمی دیگر تغییر یافت ، که همان گونه که در حماسه گلگامش میخوانیم ، خالی از پلیدی و پر از نیکویی و اخلاق متعالی است.
مایک تقدیم به شما.

سوال هشتم :
با موضوع فرض وجود اله

د.عبدالرزاق الدیراوی :
نعم جزاکم الله خیر الجزاء سیدنا.
سؤال آخر أيضا:
بینی الملحدون قضیتهم علی اساس
أن القدرة التي يوفرها العلم على تفسير العالم وفق القوانين الكامنة فيه
ودون الحاجة إلى افتراض وجود تدخل الهي مباشر
یعني - بحسبهم - أن الله غير موجود،
أو أننا لسنا بحاجة لافتراض وجوده.

د.عبدالرزاق دیراوی:
بله، آقای ما خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد.
سوال دیگر من این است:
ملحدین قضیه خودشان را براین اساس استوار می کنند که توانایی که علم
برای تفسیر جهان بر اساس قوانین درون آن دارد
وبدون اینکه به دخالت مستقیم خداوند نیاز باشد،
این به نظر آنان به این معناست که خداوند وجود ندارد
یا ما نیازی به فرض وجود او نداریم.

فهل هذه النتيجة منطقية
وهل نحن مضطرون لتبني قضية مقابلة فنحاول إثبات أن هناك ثغرات في
العلم لا يسدها سوى افتراض تدخل الهي
لا يمر بالأسباب أو لا يعتمد على فكرة القوانين.
نسمع منكم الجواب سيدنا تفضلوا.

آيا اين نتیجه منطقی است
وما مجبوریم که قضیه مقابل آن بنا کنیم که شکاف هایی در علم وجود دارد
که فقط با فرض خداوند قابل پرشدن است؛
دخالتی که به اسباب مربوط نمی شود یا به فکر قانون ها تکیه نمی کند.
آقای ما، پاسخ را از شما می شنویم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع :
حياكم الله.
استقراء واستنباط القوانين التي ينطوي عليها العالم
أو تفسير العالم الذي نعيش فيه
وفق قوانين علمية لا يعني بحال أننا نستغني عن البحث عن البدايات
والأهداف؛
فوجود بدايات مفتوحة يدفعنا للبحث عما ورائها،
ووجود اهداف تدفعنا للبحث عما ورائها
وهي بالنتيجة توصلنا للأدلة على وجود الإله.

سيد احمد الحسن ع:
درود خداوند به شما.
خواندن واستنباط قوانینی که در جهان است
یا تفسیر از جهانی که در آن زندگی می کنیم،

بر اساس قوانین علمی، اصلاً به این معنا نیست که ما از جست و جوی در مورد آغازها و اهداف بی نیاز هستیم. پس باز بودن وجود آغازها، ما را به جست و جوی در مورد ماورای آن تشویق می کند. و وجود اهدافی که ما را به جست و جوی ماورای آن تشویق می کند، در نتیجه ما را به دلائل وجود خداوند می رساند.

وهذا هو ما بحثته في كتاب "وهم الإلحاد"، فأثبتت بحدود الحياة أن التطور هادف، وهذا دليل واضح على ضرورة وجود اله وراء الهدف، وأيضاً أثبتت فيما يخص الكون ككل أن الأمر بالنهاية يصل إلى الإله. وقد بينت بوضوح وبالأدلة العلمية أن النتائج التي توصل لها المنظرون للإلحاد العلمي غير صحيحة.

این مطلبی است که در کتاب توهم الالحاد بحث کردم. در حدود زندگانی، ثابت کردم که تکامل هدفمند است. و این دلیل روشنی بر ضرورت وجود خداوندی پشت این هدف است. همچنین در مورد همه هستی ثابت کردم که مسئله در نهایت به خداوند می رسد.

به روشنی و با ادله علمی ثابت کردم که نتایجی که صاحب نظران الحاد علمی به آن رسیدند، صحیح نیست.

قد جاهد ريتشارد دوكنز في أكثر من كتاب لبيان عدم وجود هدف وراء التطور ولكن في كتاب "وهم الإلحاد" أثبتت بصورة دقيقة وجود الهدف من التطور وبالتالي يثبت وجود الإله تبعاً لاثبات الهدف.

ریچارد داوکینز در بیش از یک کتاب تلاش کرده است که بیان کند که ماورای تکامل هدفی نیست؛ ولی در کتاب "توهم الالحاد" به صورت دقیقی وجود هدف تکامل را ثابت کردم. در نتیجه وجود خداوند را به دنبال اثبات هدف ثابت کردم.

أيضا بينت نقاط الضعف والأخطاء التي وقع فيها علماء الفيزياء الذين نظروا للإلحاد من أمثال هوكينغ، وأثبتت أنهم لم يتمكنوا من سد ثغرة البداية ومن ثم أثبتت وجود الإله بالدليل،

همچنین نقاط ضعف واشتباهاتی را که دانشمندان فیزیک در آن افتادند، بیان کردم؛

افرادی که صاحب نظران الحاد هستند، مانند هاوکینگ. وثابت کردم که آنان نتوانستند شکاف آغاز را بپوشانند و همان جا، وجود خداوند را با دلیل ثابت کردم.

وهم باختصار شديد اعتمدوا
أولاً على أن الكون طاقته صفر وهذا امر ثبت بالقياس
وهذا يعني أن الكون ككل يساوي لا شيء
حيث لم يدخل للكون شيء من خارجه
وهذا معناه - بحسبهم - أنه لا داعي لفرض اي شيء غير الكون، اي الإله مثلا

به صورت کاملاً خلاصه، آنان به این مطالب تکیه کردند:
اولاً: اینکه انرژی جهان صفر است و این مسئله با قیاس ثابت شده است.
این به این معناست که همه هستی با عدم مساوی است؛

از این جهت که چیزی از بیرون وارد هستی نشده است
و به حسب آن ها، معنای آن این است که انگیزه ای برای فرض چیزی غیر
از هستی نیست؛ یعنی مثلاً خداوند.

حسبهم لا داعي لفرض الإله
- لأنه أصلاً لا يوجد شيء دخل للكون.
ثم إنهم استفادوا من مبدأ اللايقين لهايزنبرغ
على أن الفضاء مليء بالتفاوتات الكمومية
التي تظهر من لا شيء،

به حسب آن ها، انگیزه ای برای فرض خداوند نیست؛
به این خاطر که اصلاً چیزی وارد هستی نشده است.
بعد آنان از اصل عدم قطعیت هایزنبرگ استفاده کردند
که فضا با ناپایداری های کوانتومی پر است
که از عدم به وجود آمده است.

وبالتالي فيما أن الكون بدأ كحدث كمومي أو كحدث كمي فهو لا يحتاج احد
ليبدأه،

وخصوصاً بعد أن فسر ستيفن هوكينغ قضية ضبط الثابت الكوني
بكثرة الاحتمالات التي يتيحها كون له بداية غير حدية،

به این خاطر که هستی از اتفاق یا رویداد کوانتومی به وجود آمده است، به
فردی نیاز ندارد که آن را آغاز نماید؛

مخصوصاً بعد از اینکه هاوکینگ ثبت رویداد از سوی بیننده را
به احتمالات زیادی که به هستی این قابلیت را می دهد
که آغازی بدون حد و مرز داشته باشد، تفسیر کرده است.

عندما افترض أن الكون في بدايته الكمية
عبارة عن فضاء من أربعة أبعاد مكانية
بدل ثلاثة أبعاد مكانية وبعد زمان
كما في نظرية اينشتاين النسبية العامة
وكما هو الواقع الذي نعيشه الآن
- يعني حياتنا -

او فرض کرد که هستی در آغاز کوانتومی اش،
عبارت از فضایی از چهار بُعد مکانی بوده است،
به جای سه بعد مکانی وبعد زمانی.
همان طور که در نظریه نسبیت عام اینشتین است
وهمان طور که واقعی است که ما الان (باتوجه به آن) زندگی می کنیم.
یعنی زندگی ما.

لكن الرجوع للبدايات، بدايات الكون،
المستوى الكمي يكون أربع أبعاد مكانية.
فنظرية هوكنغ تقول
أننا كلما عدنا إلى بداية الكون، إلى المستوى الكمي،
المستوى الدقيق جدا - نقول المستوى الكمي، ربما البعض لا ادري ..
هي المصطلحات الفيزيائية ..

ولی بازگشت به آغازها -آغازهای هستی-
وزمینة کوانتومی، در چهاربعد مکانی است.
نظریه هاوکینگ می گوید:
زمانی که به آغاز هستی و زمینة کوانتومی برویم
-که زمینة واقعا دقیقاً است.

می گویم: زمینه کوانتومی. نمی دانم شاید برخی ...
این اصطلاحات فیزیکی است...

المستوى الكمي بمعنى مستوى اللبتونات مثلا أو الكواركات ..
أو الإلكترونات
ربما الأكثرية يعرفون، يفهمون الإلكترون -
فإن بعد الزمان عندما نعود إلى المستوى الكمي، عندما نعود في بداية الكون

-
بداية الكون هي في المستوى الكمي
- فإن بعد الزمان يختفي،

زمینه کوانتومی به معنای مثلاً زمینه لپتون ها یا کوارک ها...
یا الکترون ها.
شاید افراد بیشتر بدانند و بفمند که الکترون چیست -
بعد زمان موقع بازگشت به زمینه کوانتومی؛ وقتی به آغاز هستی باز می
گردیم؛
آغاز هستی که زمینه کوانتومی است،
در این حالت، بعد زمانی پنهان می شود.

کلام هوکنغ هکذا،
يقول بعد الزمان يختفي ويصبح بعدا مكانيا آخر،
يأتينا عوض عن الزمان بعد مكاني يضاف للأبعاد المكانية الثلاثة الأخرى ..
وطبعا هو يؤيد نظريته بالرياضيات،

سخن هاو کینگ این گونه است.
می گوید: بعد زمانی پنهان می شود و بعد مکانی دیگری می شود.

به جای زمان، بعد مکانی دیگری می آید که به ابعاد مکانی سه گانه دیگر اضافه می شود...
طبعاً او نظریه اش را با ریاضیات تایید می کند.

وعندما لا يكون هناك زمان في بداية الكون كذلك يصبح السؤال عن الماضي - بحسبه -

قبل البداية بلا معنى!

كما يصبح الكون مستغنيا بذاته ومعتمدا على الاحتمالات الواردة من داخله.

هنگامی که آنجا و در آغاز هستی زمانی نباشد، سوال از گذشته - به نظراو -

بی معنا می شود.

همان طور که هستی خودش بی نیاز است و به احتمالاتی که از درونش می باشد، تکیه می کند.

وهكذا قام بحل اشكالية ضبط الثابت الكوني

ومشكلة انهيار قوانين الفيزياء عند نقطة التفرد المفترضة بحسب نظرية الانفجار العظيم.

وأصبحت لديه بداية كونية تعمل عندها قوانين الفيزياء كميكانيك الكم،

او اشكال ثبت رویداد از (سوی بیننده)

و مشکل فرو ریختن قوانین فیزیکی را به حسب نظریه انفجار بزرگ و در نقطه تکینگی را اینگونه حل می کند.

و نزد او آغاز هستی این گونه است که بر اساس قوانین فیزیک عمل می کند، مانند میکانیك کوانتوم.

وفي نفس الوقت تخلص هوكنغ - كما يتصور هو -
من السؤال الملح : ماذا كان قبل الكون؟
أو من الذي بدأ الكون؟
فقد جعل الكون مكتفياً بنفسه
ولا يحتاج احداً من خارجه ليبدأه.

درعین حال هاوکینگ - همان طور که تصور می کند -
از سوال همیشگی : قبل از هستی چه چیزی بوده است؟ رهائی یافته است
یا چه کسی هستی را به وجود آورده است؟
او هستی را به گونه ای قرار داده است که به خودش کفایت کرده است
وبه فردی از بیرون نیاز ندارد که آن را آغاز کند.

وقد قال في كتابه "التصميم العظيم"
الكون محكوم بقوانين العلم وليس بحاجة لرب ليبدأه،
وأيضاً قال
لو كان هناك متدينين لقالوا الرب حقاً يلعب بالنرد.
طبعاً قال هذا الكلام وهو يبين ما طرحته نظريته من
أن الاحتمالات الكثيرة جاءت كأحداث كمية من داخل الكون نفسه في بدايته
عندما كان بالمستوى الكمي.

او در کتابش "طراحی بزرگ" گفته است:
هستی محکوم به قوانین علم است و نیازی به پروردگار ندارد تا آن را
آغاز کند.
همچنین گفته است:
اگر دین دارانی باشند، می گویند که پروردگار حتماً تاس بازی می کند.
طبعاً او این سخن را گفت و آنچه نظریه اش را مطرح می کند،

روشن کرد که احتمالات بسیاری مانند اتفاق ها و رویدادهای کوانتومی از درون خود هستی -زمانی که به صورت کوانتومی بوده است- در آغازش آمده است.

هذا ملخص لبعض ما طرحوه لتفسير عدم حاجة الكون للإله ليبدأ،
وقد ناقشته

وناقشت بقية كلامهم في كتاب "وهم الإلحاد"
وردته وأثبتت وجود الإله.

این خلاصه برخی از مطالبی است که برای تفسیر نیاز نداشتن هستی به خدایی که آن را آغاز کند، مطرح کرده اند می باشد
ومن آن را مورد مناقشه قرار دادم
وبقیه سخنشان را در کتاب وهم الالحاد مورد مناقشه قرار دادم
وبه آن پاسخ دادم و وجود خداوند را ثابت کردم.

ف هوكنغ هنا افترض تعدد الاحتمالات بناء على مبدأ اللايقين لهايزنبرغ
لحل اشكالية الاحتمالية في أن يظهر كوننا هذا الذي نعيش فيه بالذات
للوجود.

ومبدأ اللايقين يقول أن جسيما كميا واحدا يمكن أن يدخل من عدة ثقوب في
صفيحة ما في وقت واحد
طالما لم يكن هناك مشاهد
- اي لا يوجد إنسان يراقب هذا الجسيم -

هاوکینگ تعدد احتمالات را بنابر اصل عدم قطعیت هایزنبرگ فرض کرده
است؛

به خاطر حل اشکال احتمالات، به این صورت که هستی ما که در آن زندگی
می کنیم؛ وجودش ذات خودش است.

اصل عدم قطعیت می گوید که یک ذره کوانتومی در یک زمان، می تواند از چند شکاف یک صفحه وارد شود؛ البته تازمانی که بیننده ای نباشد. یعنی انسانی وجود نداشته باشد که این ذره را مشاهده کند؛

لأنه مع وجود المشاهد يتشخص الجسيم وهو يمر من احد الثقوب فقط، وبالنسبة لبداية الكون - بما أنها حدث كمي - فإن ينطبق عليها هذا القانون وتكون بداية الكون عبارة عن انطلاق بكل الاتجاهات المحتملة، يعني سيكون لدينا عدد هائل من الأكوان الممكنة التحقق،

به این خاطر که با وجود فرد بیننده، ذره مشخص می شود و فقط از یک شکاف عبور می کند. در مورد آغاز هستی، به این خاطر که اتفاق کوانتومی است، به همین خاطر این قانون بر آن منطبق می شود و آغاز هستی عبارت از رفتن به سوی همه جهات محتمل است. یعنی نزد ما تعداد زیادی از هستی هایی است که امکان محقق شدن آنها وجود دارد.

وطبعاً بهذه الحالة سيكون كوننا واحد من هذه الاحتمالات وقد تشخص كوننا بالنسبة لنا لأننا وجدنا أنفسنا فيه نشاهده ونرصده - هذا بحسب المبدأ الذي تكلمت عنه،

طبعاً در این حالت هستی ما یکی از این احتمال هاست و این هستی به نسبت ما مشخص شده است؛

چون ما خودمان را در آن می‌یابیم و آن را مشاهده می‌کنیم و آن را رصد می‌کنیم.

این به حسب اصلی است که از آن سخن گفتم.

مبدأ اللایقین لها یزنبرغ ..

النتیجة لأننا نرصده تشخص

- لكن في الحقيقة لمجرد الافتراض،

افتراض أن التواریخ المتعددة أو الاحتمالات المتعددة الأخری

للکون ستختفي لمجرد أننا وجدنا هنا لنرصد

اصل عدم قطعیت هایزنبرگ...

نتیجه این است که به خاطر رصد کردن ما، مشخص شده است.

ولی درحقیقت صرف فرض است.

فرض تاریخ های مختلف یا احتمالات دیگر برای هستی،

به مجرد اینکه ما موجود شدیم، پنهان می‌شود؛

ونشاهد الكون سيجعل لوجودنا اهمية لا تتناسب مع ما يفترضه الإلحاد.

وقد قلت في كتاب "وهم الإلحاد"

إذا كان انهيار دالة الموجة سببه المشاهد أو تسجيل الحدث الكمي من قبل

الملاحظ،

كما في تفسير كوبنهاغن،

برای اینکه آن را رصد کنیم و هستی را مشاهده کنیم؛ این مسئله برای وجود

ما اهمیتی قرار می‌دهد که با آنچه الحاد فرض می‌کند، مناسبتی ندارد.

در کتاب "توهم الالحاد" گفتم که

اگر عامل فروریختن تابع موج فرد بیننده یا ثبت اتفاق کوانتومی از سوی فرد

بیننده باشد

-همان طور که در تفسیر کینهاگ وجود دارد

فهذا يعني أنه لولا وجود الإنسان أو الكائن الذكي لما كان هناك كون.
فالكون يدين بوجوده لمشاهدتنا له،
حيث أن الكون كله عبارة عن منظومة لها دالة موجية واحتمالات كثيرة
وإنما هو موجود فقط عندما نشاهده
وتنهار دالة الموجة ويتشخص في الواقع.

- این امر بدین معناست که اگر وجود انسان یا موجود هوشمند نبود، هستی وجود نداشت.

و وجود هستی مدیون این است که ما آن را مشاهده می کنیم.
به این خاطر که هستی عبارت از سیستمی است که دارای تابع موج
واحتمالات متعدد است
و فقط هنگامی موجودیت می یابد که ما آن را مورد مشاهده خویش قرار
دهیم
و تابع موجش فرو پاشد و در واقعیت قابل تشخیص و مشاهده گردد.

وهذه المسألة تعني أننا نحن البشر - أو لنقل الذكاء -
يمثل المحور الذي وجد من اجله الكون.

معنى این کلام این است که ما افراد بشر -یا به عبارتی هوشمندی-
اصل و اساسی هستیم که هستی به خاطر آن پدیدار گشته است.

أيضا يجب الانتباه إلى أن فرض هوكنغ حتى يبدأ ويكون الكون مستغنيا
بذاته،
وبورود الاحتمالات من داخله،

أو كما سماها هوكنغ "رميات النرد"
سيحتاج من قبل أن يتوفر له فضاء
مهما كان متناهما في الصغر
وحتى لو كان مفردة كما في الفروض الأخرى،

همچنین باید به این نکته دقت کرد که فرض هاوکینگ برای آغاز واینکه
هستی بی نیاز است
و با ورود احتمالاتی از داخلش
یا همان طور که هاوکینگ آن را نام گذاری کرده است: "تاس انداختن"
از قبل به چیزی نیاز دارد که فضا را برایش فراهم کند،
حتی اگر بی نهایت کوچک باشد
وحتى اگر طبق فرض های دیگر، تکینگی برقرار باشد؛

يعني حتى يمكن أن نحصل على تفاوتات كمومية تخرج الكون إلى الوجود
وإلا فأين ستكون هذه التفاوتات الكمومية إذا لم يكن هناك موضع لتحدث فيه.

يعنى برای اینکه ناپایداری های کوانتومی به وجود بیاید که هستی را
موجودیت می بخشد(به فضایی نیاز است)
و الا اگر فضایی برای این اتفاق نباشد، این ناپایداری های کوانتومی کجا
اتفاق افتاده است؟

وهذا ينقل السؤال عن البداية لما قبل هذا الفضاء أو الموضع،
فأما أن يكون هذا الكون الأولي حادثاً وعندها سيكون هناك من أوجد الكون
أو يكون قديماً
ولكنه في نفس الوقت محلاً للحوادث وهذا محال !
لأن ما كان محلاً للحوادث فهو حادث.

این مطلب، سخن از آغاز را مطرح می‌کند که قبل از این فضا و مکان چه بوده است؟

یا این مکان اولی حادث است و در این هنگام، فردی وجود دارد که هستی را به وجود آورده است یا اینکه هستی قدیم است، ولی در عین حال، محل وقوع رویدادهاست و این محال است؛ به این خاطر که چیزی که محل وقوع رویدادها باشد، حادث است.

وبهذا تبقى الحاجة لفرض الإله بحسب الطرح المتقدم وتبقى الحاجة للرب، وإن لم تكن هذه الحاجة على مستوى الطاقة والمادة الكونية، فهي تبقى على مستوى الفضاء الكوني المؤهل لظهور التفاوتات الكمومية فيه، مهما كان هذا الفضاء متناهيًا في الصغر.

بنابراین از فرض گرفتن وجود خدا و بر اساس تئوری مطرح شده گریزی از نیاز به پروردگار نیست، حتی اگر این نیاز در سطح انرژی و ماده هستی نباشد، بلکه در سطح فضای هستی باشد که ظرف مناسبی برای ظهور ناپایداری های کوانتومی به شمار می رود، باشد. اگر چه ممکن است این فضا، بی نهایت کوچک باشد.

هذا إضافة إلى أنه، إلى أن نفس هذه التفاوتات الكمومية غير معللة وإنما فقط مبدأً للايقين يقرر وجودها دون معرفة سببها ومصدرها! وإذا كنا نحن لم نجد لها مصدرا من كوننا فهذا لا يعني أنها غير معللة، بل غاية ما في الأمر أن مصدرها ممكن أن يكون من خارج كوننا،

علاوه بر این، دلیل و علت این ناپایداری ها کوانتومی مشخص نشده

واصل عدم قطعیت فقط از وجود چنین نوساناتی سخن می گوید و حال آنکه از علت و خاستگاه آن اطلاع و شناختی ندارد.
اگر ما در هستی خود، منبعی برای ناپایداری های کوانتومی نیابیم، به آن معنا نیست که این ها بدون علت رخ می دهد، بلکه در نهایت می توان چنین گفت که ممکن است این نوسانات از خارج از هستی ما نشأت گرفته است.

وقد ناقشت هذا الأمر في كتاب وهم الإلحاد
وأوضحت أن فرض الأكوان المتعددة هو الصحيح؛
أما سؤالك عن الحاجة لإثبات أن هناك ثغرات في العلم لا يسدها سوى
افتراض تدخل الهي لا يمر بالأسباب،
فاعتقد نحن لسنا بحاجة لإثبات أن هناك أمور غير مفسرة

این مسئله را در کتاب "توهم الالحاد" مورد مناقشه قرار دادم
و روشن کردم که فرضیه چندجهانی صحیح است.
اما سوالت در مورد نیاز به اثبات اینکه در علم شکاف هایی وجود دارد که
فقط فرض دخالت خداوند - که از علت ها عبور نمی کند (و خودش علت اصلی
است) - آن را پر می کند،
فکر می کنم ما نیازی نداریم که اثبات کنیم که مسائلی وجود دارد که
تفسیر نشده است

أو لم يتمكن العلم من تفسيرها إلى اليوم أو ثغرات ..
أو ثغرة لم يسدها العلم،
وبالتالي نقول - بصورة اعتباطية - أنه بما أن هناك ثغرة لم يسدها العلم اليوم
اذن فنحن بحاجة لفرض اله لسدها !
كما أن هذا الطريق لن يوصل لإثبات قطعي لوجود الإله.

یا علم نتوانسته آن را تا امروز تفسیر کند یا شکاف هایی وجود دارد...
یا شکافی که علم آن را پر نکرده است.
در نتیجه بدون علت بگوییم که به این خاطر که شکاف هایی وجود دارد که علم
امروز، آن را پر نکرده است، به همین خاطر نیاز داریم که خداوند را فرض
کنیم.
همان طور که این راه، به اثبات قطعی وجود خداوند نمی رساند.

وبالنسبة لي، بحثت في كتاب وهم الإلحاد امور علمية كثيرة
وليس كل شيء بحثته هدفي منه إثبات وجود اله،
يعني اظهار لبعض الثغرات بعض الأحيان هو فقط ليطلع القارئ ويكون
محيطا بالمتوفر على الساحة العلمية

بنده در کتاب توهم الالحاد مسائلی علمی زیادی را مطرح کردم
و هدفم از مطرح کردن هر چیزی، اثبات وجود خداوند نبود.
یعنی آشکار نمودن در برخی اوقات نسبت به شکاف ها، فقط برای این بود
که خواننده
نسبت به مسائلی که در علم مطرح می شود آگاه باشد

وما عجز العلم عن تغطيته حتى يستطيع الوصول إلى نتائج صحيحة ودقيقة،
وليس هدفي إثبات وجود اله من خلال مناقشة تلك الثغرات،
فقد أثبتت وجود الإله بأدلة قطعية
سواء على مستوى الحياة الأرضية ام على مستوى الكون ككل.

و آنچه علم از پوشاندن آن، ناتوان است، احاطه داشته باشد؛ تا به نتایج
صحيح ودقیقی برسد.

وهدفم از لابلای مناقشه قرار دادن این شکاف ها، اثبات وجود خداوند نیست.

یا ادله قطعی وجود خداوند را ثابت کردم،
چه در زمینه حیات زمینی یا همه هستی.

فمن یرید من الملحدین الرد علی ما طرحته فی الکتاب
علیه أن یدهب مباشرة إلی ما قلت أنه الدلیل علی وجود الإله ویرد علیه،
لا أن یدهب إلی بیانی للثغرات التي لم یتمکن العلم من تغطيتها إلی الیوم
أو التي بینت استحالة أن یغطيها العلم یوما
ثم یقول أن أحمد الحسن یتثبت وجود الإله من خلال إثبات وجود ثغرات لم
یغطيها العلم !

فردی که از ملحدین می خواهد که به مطالب مطرح شده در کتاب توسط بنده
پاسخ دهد،

باید مستقیماً به مطلبی که بیان کردم که دلیل وجود خداوند است، رجوع کند
وبه آن پاسخ دهد.

نه اینکه به سخن بنده در مورد شکاف هایی که علم تا الان نتوانسته است،
پر کند، رجوع کند

یا مسائلی که بیان کردم، هیچ وقت، علم نمی تواند آن را بپوشاند؛
بعد بگوید که احمدالحسن از لابلای وجود شکاف هایی که علم آن را
نپوشانده است، وجود خداوند را ثابت کرده است.

فهذا بالنسبة لكل عاقل ومنصف واضح أنه محاولة خداع والتفاف علی الدلیل
أو لعله بعض الأحيان بسبب جهلهم بما طرحته بالکتاب
وعدم استيعابهم له.
لكم المايك.

این مسئله برای هر عاقل و منصفی روشن است که تلاش بر فریب دادن و پوشاندن دلیل است؛
یا شاید برخی اوقات به خاطر نادانی آنها نسبت به آنچه در کتاب مطرح کردم
وعدم فهم آنها نسبت به آن باشد.
مايك تقديم به شما

سوال نهم :
با موضوع سرقت ادبی

د.عبدالرزاق الديرابي :
نعم، البعض ينقل افكار كتاب وهم الالحاد في محاضراته ولقاءاته دون ان
يشير الى المصدر.
وفي الفترة الاخيرة ألفت كتب تناولت مسألة الايثار الحقيقي المحايد
كصفة اخلاقية مميزة للانسان تعجز عن تفسيرها الاطروحات البيولوجية
بعبارات
- اي ينقل يعني يتناول هذه المسألة بعبارات - تكاد تكون نفس عبارات السيد
احمد الحسن في كتابه وهم الالحاد.
فما تعليقكم على ذلك سيدنا؟ تفضلوا

د.عبدالرزاق ديرابى:
بله، برخی افکار کتاب توهم الالحاد را در بحث ها و دیدارهایشان نقل می
کنند، البته بدون اشاره به منبع آن.
چند وقت پیش، کتاب هایی تألیف شد که در مورد ایثار حقیقی بیطرف بود
که صفت اخلاقی است که طرح های بیولوژی از تفسیر آن ناتوان است.

این سخنان را با عباراتی می آورند که انگار همان عبارات سید احمد الحسن در کتاب توهم الاحادشان است.
آقای ما، توضیح شما در این مورد چیست؟ بفرمایید.

الإمام احمد الحسن (ع) :
يا الله، حياكم الله،
هذا امر يحدث كثيرا،
وليست هذه المرة الاولى التي تتم بها سرقة طرح او افكار او نتاج الاخرين
دون الاشارة اليهم،
فليست هي المرة الاولى،
ولست أول من يحدث معه ذلك.

سید احمد الحسن ع:
يا الله، درود خداوند بر شما.
این مسئله بسیار اتفاق می افتد.
این اولین باری نیست که طرح یا افکار یا دست رنج دیگران - بدون اشاره به
آن ها - به سرقت می رود.
این اولین بار نیست
و من اولین فردی نیستم که این کار با او انجام می شود

وأعتقد التصرف الصحيح هو
ان يقوم المؤمنون والمنصفون بفضح هؤلاء بالادلة
وبيان ان تصرفهم غير اخلاقي.
ليس لدي شيء آخر بهذا الخصوص.
لكم المايك دكتور عبد الرزاق.

و فکر می کنم، برخورد صحیح این است که

مومنين و افراد منصف با ادله اين افراد را رسوا کنند
و بيان کنند که روش آنان از اخلاق بدور است.
در اين مورد مطلب ديگری ندارم.
دکتر عبدالرزاق مايک برای شما.

سوال دهم: با موضوع ايتار حقيقي

د.عبدالرزاق الديرابي :
نعم . جزاكم الله خير الجزاء.
-السؤال قبل الأخير :
الإيتار الحقيقي المحايد كما بين السيد أحمد الحسن، دليل على
دخول أمر في معادلة الإنسان من خارج الطبيعية المادية.

د.عبدالرزاق ديرابي:
بله، خداوند به شما بهترين پاداش را بدهد.
اين، سوال ماقبل آخر است.
همان طور که بيان کردید ، ايتار حقيقي بی طرف دليلی بر
ورود چیزی در معادله انسان از بیرون طبیعت مادی است.

أي الروح أو النفس،
فهو لا يمكن أن يفسر بيولوجيا،
كما بين السيد ومن خلال البحث التاريخي
أن نشأة هذا الخلق الإيثاري كانت من الدين
ومن ممثلي الدين الحقيقيين أي الأنبياء والرسل عليهم السلام.

يعنى روح يا نفس.
ولى امكان تفسيرآن، از جهت بيولوژى وجود ندارد.
همان طور كه شما از خلال بحث تاريخى بيان كرديد كه
پيدائش اين رفتار ايتارگونه از سوى دين
و از سوى نماينده حقيقى دين بوده است، يعنى پيامبران وفرستادگان ع.

السؤال هو :

إن البعض يعترض بالقول إن الإيتار ظهر صدفة،
أو كنتاج ثانوي لتطور الذكاء وآلياته،
أو كنتاج خلل في آليات التعاون،
وهو صفة نادرة بل ربما غير موجودة نهائياً عند البشر.

سوال اين است:

برخى با اين سخن، اعتراض مى‌كنند كه ايتار به صورت تصادفى به وجود
آمده است

يا اينكه نتيجه ثانوى تكامل هوشمندی و ابزار آن است،
يا نتيجه كمبودهايى در ابزارهاى تعاون است.
اين صفت نادري است كه در نهايت نزد بشر وجود ندارد.

فالناس لايمارسون إيتارا حقيقيا.

بل دائماً تكون هناك أنانية متخفية فيه -أي في الإيتار-

وهذا يعني : إنها قد تمت محاربتها

-أي هذه الصفة صفة الإيتار المحايد- قد تمت محاربتها ولذلك انقرضت،

أو إنها في طور الإنقراض.

فما جوابكم سيد على هذا الطرح؟

نستمع منكم تفضلوا.

مردم ایثار حقیقی را انجام نمی‌دهند.
بلکه همیشه یک منیت پنهانی در ایثار وجود دارد.
و این به این معناست که جنگ با این صفت، به اتمام رسیده است.
همان صفت ایثار حقیقی که جنگ با آن به اتمام رسیده است
یا در حال انقراض است.
پاسخ شما نسبت به این مسئله چیست؟
از شما می‌شنویم، بفرمایید.

الإمام احمد الحسن (ع) :
يا الله، حياكم الله.
الإيثار المفسر في علم الأحياء التطوري
هو إيثار الأقارب والإيثار التبادلي بأنواعها،
وهي مفسرة جينيا

سيد احمد الحسن ع:
يا الله... درود خداوند بر شما.
ایثاری که در علم زیست شناسی تکاملی تفسیر شده است،
ایثار نزدیکان و ایثار دوجانبه با انواع خودش است.
و این ایثار از جهت ژنتیکی تفسیر شده است؛

لأنه طالما أن هذه الأنواع من الإيثار تجذب منفعة للجينات الفردية للبقاء
والإنتقال عبر الأجيال
فأكيد أن الجينات التي تسببها
سيتم تثبيتها بالانتخاب الطبيعي في المجموعة الجينية الفردية.

به این خاطر که این نوع های از ایثار برای ژن ها منفعت فردی برای بقاء و انتقال در خلال نسل ها به دست می آورد و قطعاً ژن هایی که باعث این می شوند، در مجموعه ژن های فردی با انتخاب طبیعی تثبیت می شوند.

ومثال هذه الأنواع من الإيثار :
هو إيثار الأبوين لصغارهم.
حيث أنه إيثار تدفعهم له الجينات
التي قامت ببناء أجساد أنانية تحقق مصلحتها الفردية،

مثال این نوع از ایثار،
ایثار والدین نسبت به فرزندان کوچک خود است.
به این خاطر که ایثاری است که ژن ها باعث آن می شود
که اجساد خودخواهی به وجود آورده اند تا مصلحت فردی آن را برآورده
کند.

ومن مصلحتها الفردية الإعتناء بالصغار
ورفاههم بما يحقق بلوغهم
وقدرتهم على التكاثر
ونقل هذه المجموعة الجينية التي يحملونها إلى الأجيال اللاحقة.

از جمله مصلحت های فردی آن، توجه کردن به فرزندان کوچک است
وایجاد رفاه برای آنان تا زمان بلوغ آنها
وتوانمندی آنها بر (تولیدمثل و) زیاد شدن
ومنتقل کردن این مجموعه از ژن ها به نسل های بعد می باشد.

أما الإيثار الحقيقي المحايد فهو نوع الإيثار الذي لا يمكن تصور أنه يجلب أي منفعة للمجموعة الجينية الفردية بل هو يلحق ضرر بالغ بها، وربما يؤدي إلى إندثارها عندما يكون العمل الإيثاري تضحية بالحياة دون جلب أي منفعة للجينات مثلاً.

اما ايثار حقيقي بى طرف آن ايثارى است كه امكان تصور هيچ منفعتى براى مجموعه ژن هاى فردى ندارد؛ بلکه زیان زیادی به آن می رساند و شاید باعث از بین رفتن آن شود. به این خاطر که عمل ایثارگونه باعث قربانی کردن زندگانی (انسان) است و مثلاً هیچ منفعتی برای ژن ها در بر ندارد.

ولهذا لا يمكن وضع تفسير بيولوجي لهكذا نوع ايثار. وقد شرحت الأمر بالتفصيل في كتاب وهم الإلحاد أما التفسيرات الأخرى لهكذا نوع من الإيثار فكلها تواجه نفس المشكلة. فالمسألة أنه لا يمكن مرور مجموعة جينية للأجيال اللاحقة في الطبيعة طالما أنها تحمل هكذا نوع من الإيثار.

به همین خاطر نمی توان برای این نوع از ایثار، تفسیر بیولوژی نمود. این مسئله را مفصل در کتاب توهم الالحاد توضیح دادم. اما تفسیرهای دیگر برای این نوع از ایثار، همه آن ها همین اشکال بر آن ها وارد است.

مسئله این است که تا زمانی که این نوع از ایثار را با خود دارد، مجموعه ای از این ژن ها نمی تواند به نسل های بعدی در طبیعت منتقل شود.

سواء حملته كإرث جيني
أم حتى كإرث ثقافي عارض على الأجسام التي هي عبارة عن مستعمرات
جينية ،
والسبب إن هذا النوع من الإيثار سيؤدي إلى إنقراض تلك المجموعة الجينية
في الطبيعة طبعاً.
ولن يسمح لها بالإستمرار في الأجيال اللاحقة.

چه آن را مانند ارث ژنی منتقل کند
یا حتی مانند ارث فرهنگی که بر اجسامی که عبارت از مسائل ژنی است،
منتقل کند.
علت این است که این نوع از ایثار، طبعاً باعث انقراض این مجموعه از ژن
ها در طبیعت می‌شود.
وبه آن اجازه استمرار در نسل‌های بعد را نمی‌دهد.

ولهذا فالأمر محسوم كيف ما كان التفسير المادي للإيثار الحقيقي المحايد
النتيجة واحدة
وهي أنه لا يمكنه المرور في الطبيعة.

به همین خاطر که تفسیر مادی برای ایثار حقیقی بی طرف به هر شکل
باشد ، مسئله مشخص است.
نتیجه یکی است.
اینکه امکان منتقل شدن در طبیعت وجود ندارد.

علاقة قرابة أما مسألة إن الإيثار الحقيقي المحايد غير موجود أو منقرض فهذا
غير صحيح،

ومسألة إثبات وجوده وانتشاره بين البشر مسألة بسيطة جداً يمكن معرفتها
مثلاً من خلال تصرفات بعض الأفراد
الذين يخاطرون بحياتهم لإنقاذ الآخرين،
لإنقاذ آخرين لا تربطهم بهم أي
ولا يرجون من وراء عملهم أي منفعة.

اما اینکه ایثار حقیقی بی طرف وجود ندارد یا منقرض شده است، صحیح نیست.

و مسئله اثبات وجودش و منتشر شدن آن بین بشر، واقعاً مسئله ساده ای است.

می توان آن را مثلاً از خلال کارهایی که برخی افراد انجام می دهند، شناخت؛

افرادی که زندگی خود را برای نجات دیگران در خطر قرار می دهند.

برای نجات افرادی که هیچ نزدیکی با آنان ندارند

وبه خاطر کارشان هیچ انتظار منفعتی را ندارند.

حتى أن بعضهم غير متدينين

واعتقد شبكات التواصل الإجتماعي في الإنترنت مليئةً بفيديويات توثق هذه
التصرفات

وعموما المسألة لا تنتهي بطرح اشكالات عبثية من بعض الملحدین المصابين
بوهم المعرفة والعلم

في حين هم جهلة لا يكاد بعضهم يحسن الكلام في هذه المسائل العلمية.

حتى برخی از آنان بی دین هستند.

فکر می کنم وسائل ارتباط اجتماعی در اینترنت، پر از ویدیوهای است که
سندی برای این کارها است...

این سخنان از برخی ملحدین نسبت به طرح اشکال به پایان نمی رسد که فکر می کنند شناخت و آگاهی دارند؛ درحالی که آنان نادان هستند و در این مسائل علمی نمی توانند خوب سخن بگویند.

مسألة أن البشر يمارسون الإيثار الحقيقي المحاييد يقرها كبار علماء الأحياء التطورية مثل ريتشارد دوكنز ويمكنكم الرجوع لكتبه، وهو ملحد بل ويتبنى محاربة الدين.

زیست شناسان بزرگی هم چون ریچارد داوکینز اقرار می کند که بشر، ایثار حقیقی بی طرف را انجام می دهند، می توانید به کتاب های او مراجعه کنید ، او ملحد است، و حتی با دین سر جنگ دارد.

فلو كان من السهل علميا إنكار إن البشر يمارسون الإيثار الحقيقي المحاييد لما تأخر دوكنز في إنكاره، ولكنه اضطر في كتبه لمناقشته ومحاولة تعليقه، وقد ناقشت أطروحات دوكنز وتعليقاته ورددتها وبيّنت أنها غير دقيقة. ومن يريد تفصيل يمكنه الرجوع لكتاب وهم الإلحاد. حياكم الله دكتور لكم المايك.

اگر مسئله اینکه بشر ایثار حقیقی بی طرف انجام نمی دهند، از جهت علمی ساده بود، داوکینز در انکار کردن نسبت به آن تاخیر نمی کرد. ولی او در کتاب هایش مجبور به مناقشه آن و علت آوردن برای آن شده است.

بنده سخنان داوکینز و دلایل او را مورد بحث قرار دادم و بیان کردم که دقیق نیست.

هرفردی می خواهد از تفصیل آگاه شود، می تواند به کتاب توهم الالحاد رجوع کند.

دکتر درود خداوند بر شما. مایک برای شما.

سوال یازدهم:

د. عبدالرزاق الديرابي :

جزاكم الله خيرا سيدنا.

السؤال الأخير :

يقول توصل العلماء في مجال الطب وعلم الأعصاب إلى نتائج ترجح وبدرجة عالية أن الحيوانات أيضا لها لديها أحلام.

التجارب التي أجراها باحثون في جامعة شيكاغو

بينت أن الفئران والقطط والكلاب بل حتى الطيور تحلم

وتعيد محاكاة تجاربها اليومية،

وهذا يدل أن الحلم ليس خاصية للإنسان.

د. عبدالرزاق ديرابي:

آقای ما، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد.

سوال آخر این است:

می گویند که دانشمندان در زمینه علم پزشکی و عصب شناسی به نتایج خوبی رسیدند که حیوانات نیز خواب می بینند.

آزمایش هایی که محققان در دانشگاه شیگاگو انجام دادند،

نشان می دهد که موش ها و گربه ها و سگ ها و حتی پرندگان خواب می

بینند.

وتجربه روزانه خود را بازبینی می کنند.
این مسئله دلیل این است که خواب مخصوص انسان نیست

وقد يُفهم منه أنه آليّة صنعها وبنّتها الجينات في أجسادنا
ولها حتماً فوائد تطورية.
في كتاب وهم الإلحاد بيّن السيد أحمد الحسن أن الرؤى قد أحدثت في زمن
متأخر عن انفصال الإنسان عن الأسلاف المشتركة،
وتحديداً في زمن بعثة النبي آدم عليه السلام،

و از آن فهمیده می شود که این ابزاری است که ژن ها در اجساد ما به
وجود آورده است
و قطعاً فوائد تکاملی دارد.

در کتاب "توهم الالحاد" شما بیان نموده اید که رویاها بعد از جد شدن
انسان از نسل گذشته اش به وجود آمده است
و دقیقاً در زمان مبعوث شدن آدم پیامبر ع.

فما هو المقصود من الرؤى التي أحدثت ؟
هل هي فقط الرؤى التي تُخبر عن الغيب وعن عوالم غيبية ؟
وإذا كان الأمر كذلك، فكيف نبين هذا المعنى للمحد لا يُؤمن بالغيب؟
نسمع منكم الجواب سيدنا تفضل.

منظور از رویاهایی که اتفاق افتاده است، چیست؟
آیا منظور فقط رویاهایی است که از غیب واز عوالم غیبی خبر می دهد؟
اگر این گونه باشد، این معنا را چگونه برای ملحدی که به غیب ایمان ندارد،
بیان کنیم؟
آقای ما، پاسخ را از شما می شنویم. بفرمایید.

الإمام احمد الحسن (ع) :

يا الله

حياكم الله

اعتقد لا اشكال ان تكون عند بعض الحيوانات احلام،
فالاحلام، انواع وعلى الاقل كل البشر يشخصون نوعين منها :
الاولى هي الاحلام التي تمثل محاكاة ماضي الانسان
يعني كونك ترى احلام متعلقة باحداث او افكار مرت بك سابقا،
يعني طالما هناك احداث مرت بك او افكار او تصورات تدور في ذهنك ...
(.....انقطاع للصوت.....)

نعم،

سيد احمد الحسن ع:

يا الله،

درود خداوند بر شما.

فكر مي كنم اشكالي نداشته باشد كه برخی از حيوانات خواب ببينند.
خواب چند نوع هستند وحدافل همه مردم دو نوع از آن را تشخيص داده اند،
از جمله: خواب هايي كه گذشته انسان را حكاييت مي كند؛
يعني شما خواب هايي مي بيني كه در مورد اتفاقات يا افكاري است كه قبلاً
برايت اتفاق افتاده است؛
يعني تا زماني كه اتفاقات يا افكار يا تصوراتي كه در ذهنت رخ مي دهد،
برايت اتفاق بيفتد...

(قطع صدا)

بله،

ما قلته هو ان الاحلام نوعين
وتكلمت عن النوع الاول من الاحلام

(.....انقطاع للصوت.....)

الان هل هناك صوت ام نؤجل السؤال ؟
نؤجل الجواب ام ان هناك صوت الان ؟

طيب،

سأجيب على سؤالك إن شاء الله حول الأحلام
وكون هناك أحلام لدى بقية الحيوانات.
نعم.

مطلبی که گفتم این بود: خواب ها دو نوع هستند
و در مورد نوع اول سخن گفتم
(قطع صدا)

الان صدا هست یا برای سوال، وقت (دیگری) تعیین کنیم؟
برای پاسخ وقت (دیگری) تعیین کنیم یا الان صدا هست؟

خوب،

ان شاء الله به سوالت در مورد خواب ها
و اینکه بقیه حیوانات خواب می بینند، پاسخ می دهم.
بله.

أنا قلت أنه لا إشكال أن تكون للحيوانات الأخرى أحلام.
الأحلام أنواع.

وعلى الأقل البشر يشخصون نوعين منها،
النوع الأول تلك الأحلام التي تمثل محاكاة ماضي الإنسان،
ترى أحلام متعلقة بأحداث وبأمني وأفكار مرّت بك،

من گفتم: اشکالی ندارد که برای بقیه حیوانات خواب هایی باشد.

خواب‌ها انواعی دارد.
حداقل انسان‌ها دو نوع از آن را تشخیص دادند.
نوع اول: خواب‌هایی که گذشته انسان را حکایت می‌کند
که خواب‌هایی می‌بینی که در مورد اتفاقات و آرزوها و افکاری است که
برایت اتفاق افتاده است.

يعني طالما ان هذه الاحداث مر بك سابقا أو التصورات التي تدور في ذهنك
فيمكن أن ترى أحلام بخصوص تلك الأحداث أو الأفكار أو التصورات أو
الأماني.
وهذا النوع من الأحلام يمكن أن يشاركنا فيه الحيوان.

منظور این که تا زمانی که این اتفاقات یا تصوراتی که در ذهنت می‌گذرد،
قبلاً برایت اتفاق افتاده باشد،
امکان دارد که خواب‌هایی در مورد اتفاقات یا افکار یا تصورات و آرزوها
ببینی.
در این نوع خواب‌ها امکان دارد که حیوان با ما در آن مشارکت داشته
باشد؛

لأنه عبارة عن استخراج معلومات من الذاكرة،
وترتيبها بصورة منظمة، أو حتى غير منظمة.
وهذا عمل يمكن أن يقوم به الجزء من الدماغ المسؤول عن الأحلام عموماً.
والدماغ مشترك بين الإنسان وبقية الحيوانات.

به این خاطر که عبارت است از استخراج آموزه‌هایی از حافظه
و مرتب کردن آن به صورت منظم یا حتی غیرمنظم.
این کاری است که عموماً بخشی از مغز که مسئول خواب‌هاست، می‌تواند
انجام دهد.

مغز چیزی است که بین انسان و بقیه حیوانات مشترک است.

أما النوع الثاني من الأحلام فهي تلك الأحلام التي تحوي إخبارات غيبية، لأنها تمثل صورا من المستقبل. يعني أنت ترى أمورا في الأحلام، ثم بعد يوم أو شهر أو سنة أو أي مدة معينة تتحقق تلك الأمور وتصبح واقع تراه بعينك في هذا العالم، وهذا هو النوع الذي نتكلم عنه ونعتبره دليلا على حقيقة الغيب ووجود الله سبحانه وتعالى.

اما نوع دوم خواب، خواب‌هایی است که در بردارنده خبرهای غیبی است؛ به این خاطر که تصویری از آینده در بردارد. یعنی تو اموری را در خواب می بینی، سپس بعد از یک روز یا یک ماه یا یک سال یا هر مدت مشخصی، این امور محقق می‌شود و واقعیتی خواهد شد و آن را با چشمانت در این جهان می بینی. این نوعی است که در مورد آن سخن می‌گوییم و آن را دلیلی بر حقیقت غیب و وجود خداوند سبحان و متعال می‌دانیم.

وتفسيرات فرويد وغيره من علماء النفس يمكن أن تضع تفسيراً للنوع الأول من الأحلام، أي التي لها علاقة بالأفكار أو الأمناني أو الهواجس أو بماضي الإنسان ولكنها عاجزة عن تفسير النوع الثاني،

تفسيرات فرويد و بقیه دانشمندان روانشناسی می‌تواند تفسیر نوع اول خواب‌ها باشد؛

یعنی خواب هایی که با افکار یا آرزوها یا خطورات ذهنی یا گذشته انسان مرتبط است.
ولی آنان از تفسیر نوع دوم ناتوان هستند.

فالرؤی التي تمثل إخبارات غيبية بعضها
مرمز بحيث يفهمها الرائي فقط عندما تتحقق،
وبعضها لا علاقة لها بأفكاره أو هواجسه ومخاوفه أو أمانيه
أو حتى بحياته في الفترة التي رآها فيها
وبعضها يتحقق بعد فترات طويلة... الخ،

برخی از رویاهایی که در بردارنده خبرهای غیبی هستند،
رمزگونه هستند که فقط فرد بیننده آن را در هنگام محقق شدنش می فهمد.
و برخی از آنان با افکار یا خطورات ذهنی ویا آرزوها مرتبط است
یا حتی به زندگی اش در زمانی که آن رویا را در آن زمان دیده است
و برخی از آنان بعد از مدت های طولانی محقق می شود... الخ.

وعموما فهذا النوع من الرؤى لا يمكن أن يستوعبه تفسير فرويد أو تفسيرات
علماء النفس،

وكثير من الملحدين كما لاحظت يتخبطون في محاولة للخلط بين النوعين،
وحقيقة لم أجد أي نقاش علمي له قيمة للإعترض على الرؤى
أو الأحلام التي تتحقق في المستقبل،

عموماً تفسیر فروید یا تفسیر روان شناسان ممکن نیست که آن را بفهمند
وهمان طور که ملاحظه کردی، بسیاری از ملحدين، بين اين دو نوع اختلاط
می کنند.

در حقیقت هیچ مناقشه علمی نیافتم که ارزش اعتراض به رویاها
یا خواب هایی که در آینده محقق می شود، داشته باشد.

باستثناء إعتراض يُوجه بناء على ميكانيك الكم ومبدأ اللايقين ونظرية العوالم المتعددة،

باعتبار أن الحدث المستقبلي له تواريخ مستقبلية عديدة في عدة عوالم ويتحقق أحدها ويتشخص بالمستقبل،

به استثناء اعتراضى كه بر اساس ميكانيك كوانتوم و اصل عدم قطعيت و نظريه جهان‌هاى چندگانه مطرح مى‌شود. با اين توضيح كه اتفاقي كه در آينده مى‌افتد، تاريخ‌هاى آينده‌اى دارد كه در چند جهان اتفاق مى‌افتد و يكي از آنها محقق مى‌شود و در آينده اتفاق مى‌افتد.

وبالتالي يمكن معرفة أحد هذه التواريخ المحتملة بحسب ميكانيك الكم، وهم يحتملون أن الرؤى المستقبلية كذلك.

درنتيجه امكان دارد كه بر اساس ميكانيك كوانتوم يكي از اين تاريخ‌هاى محتمل را دانست و آنان احتمال مى‌دهند كه روياه‌اى آينده‌اى اين چنين است.

ولكن في الحقيقة أن الرؤى المستقبلية تحتوي رموز، وهذه الرموز ربما لايعرف دلالتها ومعناها حتى الرائي نفسه، وبعض الرؤى المستقبلية لا يفهمها ويعرف دلالتها الرائي حتى يراها تتحقق أمامه كما قلت، فيعرف أن ما تحقق في الواقع هو عبارة عن الرؤية

أو الحلم الذي رآه في الماضي.

ولی در حقیقت رویاهای آینده در بردارنده رمزهایی است
و چه بسا این رمزها و دلالت‌ها و معنای آن را حتی فرد بیننده نداند.
و برخی از رویاهای آینده این گونه هستند که فرد بیننده دلالت آن را
تا زمانی که جلویش اتفاق نیفتد، نمی‌فهمد و نمی‌داند - همان طور که شما
گفتی

- (با اتفاق افتادن آن) می‌فهمد که آنچه در واقع اتفاق افتاده است، عبارت
از رویا
یا خوابی است که در گذشته دیده است.

في الحقيقة أن هذه المسألة لا يمكن أن يفسرها ميكانيك الكم بحال
ولهذا تبقى الأحلام أو الرؤى المستقبلية دلالة واضحة على وجود الله سبحانه
وتعالى.

در حقیقت میکانيک کوانتوم اصلاً نمی‌تواند آن را با حالتی تفسیر کند.
به همین خاطر خواب‌ها یا رویاهای آینده، دلالت روشنی بر وجود خداوند
سبحان و متعال هستند.

انا انتهيت من الاجابة ان شاء الله
وارجوا ان تكون الاجابات واضحة ومفهومة
واشكر لكم صبركم وحسن استماعكم
وجزاكم الله خير جزاء المحسنين.
سابقى لدقائق استمع لكم
وحياكم الله جميعا
والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

يا الله .

پاسخ گویی بنده به پایان رسید
وامیدوارم که پاسخ ها روشن وقابل فهم بوده باشد.
از صبر شما وحسن استماع شنوندگان تشکر می کنم.
خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد.
چند دقیقه میمانم وبه سخنانتان گوش می دهم.
درود خداوند به همه شما.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.
يا الله.

د.عبدالرزاق الديرابي :
وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته.
شکرا جزيلا سيدنا
أتعبناك وأخذنا من وقتك الثمين.
إن شاء الله يعني ..إذا شاء الله سبحانه وتعالى
أن تتكرر مثل هذه اللقاءات في مرات لاحقة إن شاء الله تعالى.

د.عبدالرزاق ديرابى:
وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته.
آقای ما از شما بسیار تشکر می کنیم.
شما را خسته کردیم ووقت گرانبهایتان را گرفتیم.
ان شاء الله... اگر خداوند سبحان ومتعال بخواهد -ان شاء الله تعالى-
این نوع دیدارها، بارهای دیگر تکرار شود.

إخواني وأعزائي مشاهدينا في قناة المنقذ العالمي
وكذلك الأخوة المستمعين في غرف أنصار الإمام المهدي سلام الله تعالى عليه

إلى هنا نكون قد وصلنا الى ختام هذا اللقاء الخاص مع السيد أحمد الحسن
وصي ورسول الإمام المهدي سلام الله تعالى عليه.
نسأل الله تعالى أن تتكرر مثل هذه اللقاءات في الأيام المقبلة
وحتى يتحقق هذا الأمر
أستودعكم الله
والسلام عليكم ورحمة الله تعالى وبركاته

برادران وعزیزان بیننده شبکه "المنقذ العالمی"
وهمچنین برادران شنونده در روم های انصار امام مهدی ع (در پالتاک)
الان به پایان این دیدار ویژه با سید احمد الحسن - وصی و فرستاده امام
مهدی ع- رسیدیم.
از خداوند متعال می خواهیم که در روزهای آینده دیدارهایی این چنین را
تکرار کند
واینکه این امر محقق شود.
در پناه خدا باشید.
والسلام عليكم ورحمة الله تعالى وبركاته.

<http://almahdyoon.co/ir/showthread.php?t=32291>